

مرداد ۱۴۰۱
مسلسل: ۱۸۳۴۲

معیار اجتماعی تفکیک مکاتب توسعه





مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۸۳۴۲

کد موضوعی: ۲۱۰

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: معیار اجتماعی تفکیک مکاتب توسعه

نام دفتر: مطالعات اجتماعی (گروه توسعه تعاون و مشارکت‌های مردمی و سرمایه اجتماعی)
تهیه و تدوین کنندگان: علیرضا حدادی، سیدمحمدرضا دادگستر
اظهار نظر کنندگان: محمد برزگر خسروی، زهرا ذاکری
ناظران علمی: سینا شیخی، کمیل قیدرلو

واژه‌های کلیدی:

۱. توسعه
۲. دولت
۳. جامعه
۴. عاملیت
۵. ساختار
۶. برنامه‌های توسعه
۷. فرهنگ بومی
۸. سیاست‌های کلی توسعه

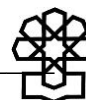


تاریخ انتشار: ۱۴۰/۵/۱۳

به نام خدا

فهرست مطالب

۱	چکیده
۱	مقدمه
۴	بیان مسئله
۴	هدف و سؤال پژوهش
۵	پیشینه پژوهش
۵	روش پژوهش
۵	تطور نظریات
۷	بازخوانی برخی انواع دسته‌بندی نظریات توسعه
۷	آلوین سو
۸	گریفین
۸	هانت
۹	روچا
۱۰	فائو
۱۱	OECD
۱۳	سایر انواع دسته‌بندی در رشته‌های گوناگون
۱۴	الگوی پیشنهادی دسته‌بندی نظریات توسعه
۱۴	ساختار محور
۱۵	عاملیت محور
۱۷	تقریر تاریخی نظریات مشهور توسعه ذیل الگوی پیشنهادی
۱۸	۱. پارادایم برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی
۲۱	۲. پارادایم نوسازی دولتی
۲۱	۳. پارادایم ساختار‌گرای اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی)
۲۵	۴. پارادایم مشارکت محور
۲۷	بازتوصیف سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با الگوی پیشنهادی
۲۹	جمع‌بندی
۳۱	منابع و مآخذ



معیار اجتماعی تفکیک مکاتب توسعه

چکیده

برنامه‌های توسعه محور ریل‌گذاری مسیر حرکت کشورهاست. این برنامه‌ها در حکم پیش‌نیاز شکل‌گیری دولت و جامعه قوی دانسته می‌شود. توجه به مبانی برنامه‌های توسعه، ضرورتی برای نهاد علم و سیاست است. نظریات مختلف توسعه از رویکردهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به تحلیل ریشه‌ای سیاست‌های توسعه پرداخته‌اند. هدف گزارش حاضر دستیابی به الگویی نظری است که از طریق آن بتوان توجه بیشتری به شأن اجتماعی‌بودگی توسعه داشت. روش گزارش، تحلیل محتوای کیفی و نقد و بررسی انواع دسته‌بندی مکاتب توسعه است. یافته‌ها حاکی از غفلت از ابعاد اجتماعی به‌عنوان معیار تفکیک مکاتب توسعه از یکدیگر و همچنین سیاست‌های برنامه‌های توسعه ایران است. الگوی تبیین شده، با محوریت تأکید بر بعد اجتماعی و الزامات همبستگی جامعه برای شرایط امروز ایران طراحی شده و ضمن توجه به ابعاد گوناگون مفهوم توسعه، نسبت دو بعد دولت-جامعه با ساختار-عاملیت را سنجیده و نظریات مشهور توسعه را در این میانه جایابی کرده است. تأکید گزارش بر ارزش‌مندی فرهنگ‌های بومی بوده و ضمن تظنن به منشأ ارزشی امور، منشأ توسعه را فرهنگ بومی می‌داند که توسط فرهنگ برانگیخته و با معیارهای اجتماعی هدایت می‌شود. در ادامه ابتدا چارچوب مفهومی مدنظر ایضاح شده و سپس با استفاده از این ابزار نظری و تمرکز بر بعد اجتماعی، وارد طرح نظریات شده و دوباره در مدل مفهومی مختار تبیین خواهد شد. در انتها مبانی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با مدل پیشنهادی گزارش، تطبیق داده شده و از حیث اجتماعی بررسی می‌شود.

مقدمه

بررسی مفهوم توسعه، معنای عقلانیت حکومت برای سامان مسیری را روشن می‌سازد که طی آن، جامعه از وضع موجود به سمت وضع برتر مادی و معنوی در نسبت با اهداف مشخص پیشرفت کند؛ چراکه توسعه، حرکت به سمت تحقق و آبادانی عمومی جامعه‌ای مبتنی بر حق و عدل بوده که ادعای آن در میان همه ایدئولوژی‌ها مشترک است (داوری اردکانی، ۱۳۹۶). اما طبیعتاً امکان این پیشرفت، پارادایمیک فرض شده و ممکن است از یک ایدئولوژی به دیگری، تغییر ماهوی در برنامه‌ریزی را به همراه داشته باشد.

از دیگرسو، معنای خاص توسعه را می‌توان اشاره‌ای به انقلاب علمی و صنعتی جوامع اروپایی و تحقق تجدد در تمدن غرب و تغییر سبک زندگی ایشان در بازگشتی نو به میراث یونان باستان دانست. جهان جدید راه خود را با یافتن خردی آغاز کرد که دیگر نه صرفاً شناسنده جهان، بلکه تأملاتی بود درباره علم قدیم که تصور شیء و تصور تصور جهان بود و از این‌رو شناختش با تصرف قرین بود. این بار چیزی بیرون از عقل نبود که برای شناختش اقدام شود و آغاز شناخت، از ایده‌های حسی و عقلی است؛ چنان‌که گویی انسانیت تنها با اعمال اراده و از طریق قهر جهان، امکان تحقق

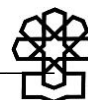
خواهد داشت. این در حالی است که دیگر از آن علم که در حاق خود با حقیقت سروکار داشت، خبری نبود و این بار علم درهم‌تنیدگی ذاتی با اراده به میدان آمده بود. درحقیقت «مدرنیسم پدید آمدن شرایط و امکان کوشش و تدبیری است که بشر با غفلت از هر قدرتی ورای قدرت بشری و مرجعی غیر از خود، برای تحکیم موقعیت خویش در عالم و تصرف در طبیعت و سامان دادن به امور زندگی مادی به خرج داده است. مدرنیسم نگاه تازه بشر به خود و به عالم و یافتن امکان‌های تازه‌ای در وجود خود و عالم است. با این نگاه، بشر در خود، قدرت و اراده تصرف و تغییر در همه‌چیز را دیده و عالم متجدد، با این اراده بنیان نهاده شده است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۴: ۳).

چنان‌که تاریخ و فلسفه علم، انفکاک ارزش و دانش از یکدیگر را ملغی اعلام کردند (پوپر، ۱۳۸۱: ۲۷)، عقلانیت توسعه را نیز دیگر نمی‌توان در فاصله با کاربردش تصور کرد. عقل قدیم خود را محیط بر امور می‌دانست؛ اما عقل تجدد محاط و جزئی بوده و در موقعیت معنا می‌یابد. سیاسی بودن دانش نیز با همین جزئی بودن عقل نسبت دارد؛ از این رو کانت عقل را جدلی و در حرکت طرح می‌کند و معتقد است نمی‌توان در مورد حقیقت به‌عنوان امر محصل سخن گفت. گفتار دانش دیگر محصل نیست؛ بلکه مشروط و نقدی و در برابر گفتار ذات‌انگار رخ خواهد داد (کانت، ۱۳۶۲). در این راستا بازخوانش عنوان رساله دکارت، «گفتار در روش به‌کار بردن عقل»، بسیار معنی‌دار است، آنجا که روش باید دست عقل را بگیرد و آن را راه ببرد و به کار اندازد (دکارت، ۱۳۹۰). عقل دوران جدید دیگر عقل موافقت و همراهی با نظم طبیعی نبوده، بلکه صورت‌بخش و سامان‌دهنده جهان است؛ لذا علم و توسعه متناسب با خود را نیز پیش خواهد کشید. گرچه این معنا از خرد متصرف را متفکران رنسانس طرح کرده‌اند، مردم آن را از فیلسوفان فرانگرفته‌اند و زندگی جدید، در جهان‌افتادگی، دست‌ورزی و دانش ضمنی ایشان سبب شد تا در آن سهم شوند (داوری اردکانی، ۱۳۹۶). اگر تاکنون تفکر و فلسفه مسیر را به‌سوی آینده باز می‌کرد، این بار لازمه خرد متصرف موجب شد پای تجربه‌گرایی به میان آید و تکنوکرات‌ها به‌جای فلاسفه، کرسی مدیریت سیاست و توسعه را برعهده بگیرند؛ چراکه این خرد، خرد ساختن است و با تکنیک قرابت و مناسبت دارد. لذا به‌تدریج معنای تفکری، هنری، مجالی و دانش ضمنی از «کار»، در دیگر امکان ذاتی زبان، یعنی «تکنیک»، استحاله شد.

درنهایت توسعه در معنای اخص آن، تاریخی بیش از جنگ جهانی دوم و معنایی جز تشبه همه‌جانبه جوامع گوناگون به الگوی آمریکا ندارد. در این معنا، سردمداری اقتصادی آمریکا و ترس از اشاعه ایدئولوژی رقیب بلوک شرقی آن سبب شد علم و سیاست بیش‌ازپیش به یکدیگر نزدیک شوند و رؤیای آمریکایی شدن را به تکنیکی‌ترین صورت آن، در سر تمام کشورهای جهان بگسترانند.^۱

در این میدان، جهان علم فقط در نسبت با جریان مستقر در نهاد علم، نظریه‌پردازی کرده و با تحولات جهان سیاست، معنای توسعه را نیز بازآفرینی کرده است. نوسازی، وابستگی، جهانی‌شدن یا جهانی‌کردن، بازاندیشی، پساتوسعه، انسان‌مدار، پایدار، مشارکتی، اجتماعی و امثالهم، هریک برچسبی بودند که از زوایای گوناگون و به فراخور زمینه‌های سیاسی در کشورهای مختلف، معنایی برای تغییر و تحولات اجتماعی در مناطق مرکزی و پیرامونی مراد می‌کردند.

۱. این زبان البته نباید به‌معنای برتری دادن تفکر توسعه به مفهوم اروپایی و سخیف‌پنداری توسعه به‌معنای آمریکایی درک شود، که حتماً مراد نیست و بحث درباره آن مجال مستوفایی می‌طلبد.



صورت‌بندی رابطه مرکزپیرامون، نباید به‌عنوان اتصال سیستمی ساده یا حتی پیچیده درک شود. این درک نه صرفاً از نظر تقلیل‌گرایی ذاتی‌اش، بلکه بیشتر از نظر طرح غیرواقعی از وضع آمریکا ایراد دارد. تبادلات میان فرهنگی، همچون تخاطبات انسانی، با «ازخودبیگانگی» قوام هویتی می‌یابند. انسان در فرافکنی خود در غیر، دستیابی به خود را ممکن می‌سازد؛ لذا آمریکا بدون پیرامون، اساساً آمریکا نیست. از این رو اشاعه فرهنگ رؤیای آمریکایی برای توسعه اقتصادی، اولاً و بالذات موجب تثبیت قدرت الگوی آمریکا شده و ثانیاً و بالعرض امکان توسعه وابسته پیرامون را رقم خواهد زد. این اشاعه البته بدون توجه به بسترها، مسیر و ابزارهای توسعه ممکن نبود. با عنایت به بحث اصالت فرد و جامعه، توسعه همواره نیازمند حاملان اجتماعی است که در موقعیت و فرادش سنت، نقش‌پذیری و نقش‌سازی کرده‌اند و راه تغییر اجتماعی را از طریق وفاداری به مسئولیت خویش و تصمیم متعهدانه برای تغییر، بر ساخته‌اند؛ از این رو چشم امید برنامه‌ریزان توسعه، همواره به انسان‌هایی بوده است که ظرفیت پذیرش این مسئولیت و تحقق رؤیای آمریکایی را داشته باشند (Hagen, 1967; Inkels, 1960).

این رؤیای آمریکایی اقوام متعدد و متنوعی را شیفته خویش ساخت، اما در رویارویی با کشورهای صاحب تمدن، دچار بحران و در امکان سرایت فرهنگی خویش وادار به تردید می‌شد. چراکه آمریکا آخرین مرحله و شدیدشده‌ترین صورت توسعه از تمدن فکری و فرهنگی غرب بود که بارها در رویارویی تاریخی با تمدن‌های دیگر قرار گرفته و متأثر شده بودند.

مدل توسعه چین و جنوب‌شرقی آسیا گویای یکی از این رویارویی‌هاست که متفکران مختلف جهان علم را به تأمل واداشته است و هریک تلاش می‌کنند با توجه به مبانی فکری و ایدئولوژیک خود، آن را تبیین کنند؛ تاجایی که حتی برخی نگاه‌های نئولیبرال، مشارکت فعال در اقتصاد جهانی را عامل توسعه حیرت‌آور چین می‌دانند و از همین رو تبعاتی همچون خصوصی‌سازی گسترده داخلی را به‌عنوان عبرت‌آموزی از آن طرح می‌کنند (کوز و وانگ، ۱۳۹۶). این در حالی است که با تطبیق هریک از پارادایم‌های توسعه بر تجربه چین، نشانه‌ای از دخالت دولت و مقابله با دموکراسی سیاسی به معنای آمریکایی آن مشاهده می‌شود.

صحنه سیاسی ایران نیز همواره شاهد مصادیق متنوع این رویارویی بوده و از پرسش عباس میرزا تاکنون، خود را درگیر مسئله توسعه و چگونگی تقلید یا تهذیب رؤیای آمریکایی یا تأسیس رؤیایی جدید کرده است. در این میان، طبقه متوسط به نمایندگی نهاد علم، نقش ویژه‌ای ایفا کرده است. این طبقه کوشیده است تا فاصله و مرز بحرانی دولت‌ملت را به‌نحوی حمل کند. این طبقه گاهی در لباس روشن‌فکری، هم‌اورد و حتی پیشرو حاکمان در ربودن گوی سبقت تطابق جهانی بوده و گاهی فرهنگ سیاسی مقاومت مخالفان را نمایندگی می‌کرده است. از زمان تأسیس سازمان برنامه در ایران، جریان مسلط بر توسعه کشور را پارادایم دولت‌محور، با تقریرهای مختلف برنامه‌ریزی تکنوکراتیک یا نوسازی از بالا راهبری می‌کرده و مدیریت تغییرات اجتماعی را برعهده داشته است. جریان تکنوکرات همچون روشن‌فکران، مردم ایران را به‌مثابه کودکانی در نظر گرفته بودند که باید برنامه‌ریزی متمرکز با هدف رؤیای آمریکایی را نقشه راهشان کرد. در مقابل، نهاد دین در تقریر سنتی خویش با تأکید بر هویت دینی مردم ایران، درهم‌تنیدگی خود با بازار و مردم را حفظ کرده بود و توسعه مشارکتی از درون سنت را پیگیری می‌کرد و البته از همین طریق، رؤیای آمریکایی روشن‌فکران وطنی را با چالش مواجه می‌ساخت.

در دهه اخیر نیز دو جریان مهم در توسعه کشور، جریان اقتصاد نئولیبرال و جریان سیاستگذاران تکنوکرات هستند. اولی مشارکت فعال در اقتصاد جهانی را طلب می‌کند؛ دومی نیز با داعیه دانش‌بنیانی متمرکز و خنثی‌پنداری زبان تکنیک، خواهان به خدمت گرفتن ابزار سیاستگذاری در راستای اهداف توسعه حکمرانی است. اگرچه ظاهر این دو جریان گویای اختلافاتی میان آنها باشد، از منظر ریشه بحث مذکور، هر دو جریان در اصول توسعه نئولیبرال و نوسازی به‌معنای برنامه‌ریزی استراتژیک مشترک‌اند و با کنار نهادن مفاهیم اساسی همچون تفکر و یادگیری، توسعه را در غیرانسانی و غیرمردمی‌ترین وجه خود، یعنی اقتصاد تکنیکی دنبال می‌کنند. این در حالی است که مسئله تاریخی توسعه در ایران، عمدتاً ریشه‌های سیاسی و فرهنگی دارد و جداسدن اقتصاد از جامعه، تنها سرابی خیالی است (گرانووتر، ۱۳۹۷) که سبب شده بازار در مکان مارکت محدود شده و معادلاتی بر انسان اتمیزه برقرار شود که اقتصاد نئولیبرال بتواند فرمول‌هایش را بر آن جاری سازد و سیطره زبان تکنیکی خود را حفظ کند. همین نکته جای خالی نگاه سومی را در وضع امروز کشور نشان می‌دهد که اولویت توسعه را به اجتماعات مردمی و عقلانیت عملی درون سنت داده و از طریق محوریت جامعه، سایر ابعاد و ساختارها را بر ساخت کند.

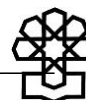
جدال نظری تبع سیاست بر سر توسعه‌یافتگی، همچنان از مسائل اصلی امروز ماست و نقش‌آفرینان و سیاستگذاران حوزه مداخله و تغییر اجتماعی، برای عبرت‌گیری و عملکرد صحیح، نیازمند استقبال از علوم مختلف مرتبط و درک دست‌کم سه حوزه اساسی هستند: ۱. نظریات و پارادایم‌های توسعه؛ ۲. تجربه تاریخی ایران و سایر کشورها؛ ۳. سنت ایجابی خویشتن.

بیان مسئله

نگارش برنامه‌های توسعه از جمله مسائلی است که چند سال یک‌بار قوای مختلف بالادستی کشور را بر آن می‌دارد تا روند کلی کشور را ارزیابی و برای ادامه مسیر برنامه‌ریزی کنند؛ اما توجه به مبانی و ریشه‌های نگارش برنامه توسعه از امور فراموش‌شده‌ای است که ردپای خود را به‌طور ویژه در غفلت از ابعاد اجتماعی در برنامه‌های مختلف توسعه، قبل و بعد از انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد. در گزارش حاضر کوشش می‌شود با بررسی انواع دسته‌بندی مکاتب توسعه، الگویی یافت شود که از طریق آن بتوان این خلأ را پوشش داد. در ادامه، ابتدا چارچوب مفهومی مدنظر ایضاح می‌شود؛ سپس با استفاده از این ابزار نظری و تمرکز بر بعد اجتماعی، طرح نظریات صورت خواهد گرفت و دوباره در مدل مفهومی مختار تبیین خواهد شد.

هدف و سؤال پژوهش

مکاتب و نظریات مختلف توسعه، از منظر توجه به ابعاد اجتماعی و الگوهای بومی چگونه ارزیابی و تحلیل می‌شوند؟ سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران، از منظر توجه به ابعاد اجتماعی و الگوهای بومی، چگونه ارزیابی و تحلیل می‌شوند؟



پیشینه پژوهش

توسعه، مفهومی ذاتاً میان‌رشته‌ای است. در ایران نیز پایگاه‌های دانشی متفاوتی اعم از مدیریت، اقتصاد، جامعه‌شناسی تاریخ و علوم سیاسی، علل توسعه‌نیافتگی ایران را به‌عنوان مهم‌ترین پرابلماتیک مطالعات توسعه‌پی‌جویی کرده‌اند: الف) برخی کتب برای این پی‌جویی، آشنایی با پارادایم‌های جهان‌شمول توسعه را ضروری دانسته و به تقریر نظریات و الگوهای توسعه پرداخته‌اند و از همین رو به متن درسی رشته‌های دانشگاهی بدل شده‌اند (نک: عنبری، ۱۳۹۰). ب) آثار دیگری نیز مترصد بررسی اقدامات و تصمیمات سیاسی دولت‌ها در ایران و کشورهای مختلف (به‌جای الگوهای توسعه) هستند و در این راستا، برخی ویژگی‌های نهادی مانند ساختار حکمرانی، احزاب، دین، ظرفیت‌های قانونی و نهادهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را موضوع نقد و ارزیابی قرار داده‌اند (نک: چانگ، ۱۳۹۸). همچنین برخی نظریات به‌دنبال طرح ضروریات توسعه، مقدمات توسعه، موانع توسعه، فرایند توسعه و دیگر نتایج و پیامدهای توسعه را بررسی کرده‌اند (دبیری‌مهر، ۱۳۹۳: ۱۸۴). گفتمانی است در پژوهش‌های انجام‌شده، پژوهشی به‌صورت مستقیم به طرح مسئله، بازبینی، نقد و بررسی دسته‌بندی‌های انجام‌شده در حوزه مکاتب توسعه از منظر ابعاد اجتماعی نپرداخته است.

روش پژوهش

روش پژوهش را می‌توان در ابعاد مختلف تبیین کرد. این پژوهش به لحاظ متغیر غایت بنیادین نظری، از حیث ماهیت اکتشافی و توصیفی، از حیث روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای و از جهت روش تحلیل محتوای کیفی و ابزار گردآوری اطلاعات نیز فیش‌برداری است. در این گزارش، بر مبنای طبقه‌بندی دوورژه از روش مطالعه کتابخانه‌ای، با تکیه بر روش کلاسیک اسنادی از نوع تحلیل درونی متن بهره گرفته شده است (دوورژه، ۱۳۶۲: ۱۰۵). به‌این ترتیب، سعی شده تا منطق درونی آثار بازسازی شود و معنای متون به‌دست آید؛ اما به‌طور طبیعی در این عمل، دخالت عناصر ذهنی نگارنده نفی‌کردنی نیست (کچویان و کلانتری، ۱۳۹۰).

تطور نظریات

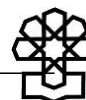
در نظریات نسل اول دانشمندان توسعه، بیشتر مفاهیمی همچون افزایش درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی مطرح می‌شود؛ اما به سبب شکست مدل‌های اولیه توسعه در کشورهای جهان سوم، تجدیدنظریاتی در خصوص معیارهای توسعه توسط نسل دوم این دانشمندان انجام گرفت و به‌تبع آن، مکاتب توسعه با فاصله گرفتن از الگوهای کلان و رؤیاپردازی‌های اولیه، شکلی نو از توسعه را با توجه به اقتضائات گوناگون جوامع پدید آوردند. در این دوره و ذیل مکاتبی مانند «توسعه انسانی» بود که میزان تولید ناخالص ملی، در کنار عوامل دیگری مانند توانایی‌های فردی، شخصیت، بهداشت و آموزش مطرح شد (Meier, 2001: 24). به‌موازات این تحولات و ورود مفاهیم تازه به مباحث دانشگاهی مربوط به توسعه، رفته‌رفته هدف نهایی آن نیز از افزایش درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی به رشد کیفی، کاهش فقر، عدالت توزیعی و مواردی از این قبیل تغییر یافت. همین ناکامی‌ها و تغییر مسیرها در توسعه کشورها، به‌ویژه کشورهای

پیرامونی، سبب شد گفتمان سترگ توسعه با ریشه‌های غربی خود به صورت جدی محل تردید قرار گیرد. این «ضدجریان»^۱ از انتقادهای عملکردی و جزئی تا مبانی نظری و فلسفی توسعه را دربرمی‌گرفت و این‌گونه، پس از نقد چارچوب‌های پذیرفته‌شده توسعه، درصدد تبیین ضعف‌های مدل‌های توسعه و ارائه راهکارهای نو برای توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه بود. در این بین، روند «مدرنیزاسیون»^۲ صرفاً فرایندی طبیعی در نظر گرفته نمی‌شد؛ بلکه منتقدان توسعه، مدرنیته را در قامت یک پروژه، به‌عنوان مبنای اصلی و ریشه تنومند توسعه غربی هدف نقد قرار می‌دادند. این انتقادهای ساختاری و مبنایی، عموماً با عناوینی همچون «ضدتوسعه»^۳، «پایان توسعه»^۴ و «پساتوسعه»^۵ بیان شده و به رد مفروضات نظریه توسعه و نوسازی همت گماشته است. بر همین اساس، الگوها و مبانی توسعه براساس مدرنیسم نیز به باد انتقاد گرفته شد و پساتوسعه‌گرایی را مبتنی بر جلوه‌هایی از پست‌مدرنیسم، مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، توسعه دیگر و توسعه پایدار پدید آورد (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۲).

مفهوم «پساتوسعه» در دوسه دهه اخیر با ساختار شکنی و وارد ساختن نقدهای مبنایی بر کلیت ایده توسعه، جنس این انتقادهای را به کلی تغییر داده و مسیر جدید را بر مبنای پیشرفت و رضایت بیشتر مردم عرضه داشته است؛ گفتمانی که ادعای نسخه جایگزین توسعه را از اساس مردود می‌داند و ضمن طرح کاستی‌ها و مضرات انواع نسخه‌های آن، توسعه را پروژه‌ای «اروپامحور»^۶ و درعین حال «اقتدارگرا»^۷ و «فن‌سالار»^۸ معرفی می‌کند. نظریه پساتوسعه تأکید می‌کند که کل مفهوم و عمل توسعه، بازتابی از هژمونی شمال - غربی برای بقیه کشورهای جهان است که در دایره شمال - غربی جای نمی‌گیرند. مباحث مرتبط با پساتوسعه در بازه پس از دهه هشتاد قرن بیستم، همچنین در سویه مخالف نظریات توسعه مدرنیستی قرار می‌گیرند و تلاش می‌کنند حول محور طرد و ضدیت با توسعه مدرنیستی، نظریه خود را سامان دهند (Sachs, 1992: 23).

البته پساتوسعه در کنار نقدهای فراوانی که به گفتمان توسعه وارد ساخته و بدین وسیله اساس آن را نقد کرده است، راهکارهای جایگزینی نیز برای تغییر مثبت و روبه‌رشد پیشنهاد می‌کند. این مکتب با ترسیم چشم‌انداز براساس حذف بخش‌هایی از گفتمان توسعه، از جمله مدرنیته، مرکزیت سیاست، تأثیرات فرهنگی و اقتصادی غرب، اقتصاد بازار آزاد و جوامع اقتدارگرا و استبدادی، مسیرهای جدید و البته تجربه نشده‌ای را عرضه می‌کند (Simon, 2005: 327). به‌طور کلی، پساتوسعه‌گرایان رویکردی انسانی و غیرمخرب دارند و اشکالی جدید از هم‌بستگی توسعه‌محور را براساس انسانیت جایگزین می‌کنند. به‌عقیده رهنما (۱۹۹۷)، «مردم خوب همه‌جا باهم فکر و سپس کار می‌کنند»؛ از این رو می‌توان حدس زد که جهت توسعه در پساتوسعه دیگر بالابه‌پایین نیست و خود «مردم» هستند که در چارچوب الگوهای مردم‌گرا و پایین‌به‌بالا، در رشد و پیشرفت همه جوامع مشارکت و همکاری می‌کنند. این رهیافت مردمی البته مقدمه دیگری دارد که آن پذیرش تفاوت‌ها و به‌رسمیت شناختن «چندفرهنگی» در جوامع است؛ امری که فرهنگ‌های بومی

1. Counter-flow
2. Modernization
3. Anti -development
4. The End of Development
5. Post-development
6. Euro Centric
7. Authoritarian
8. Technocrat



را ارزشمند می‌داند و تلاش می‌کند از دل مشارکت بومیان، مدلی بومزاد مبتنی بر داشته‌های هر بوم و فرهنگ ارائه کند. از دیگر شاخص‌های پیشنهادی پساتوسعه می‌توان به ایده «سبک زندگی باصرفه» اشاره کرد که از مصرف‌گرایی اجتناب می‌کند و همدلی و همراهی بیشتری با محیط زیست خود دارد. در این رویکردها، مفاهیم متعددی مطرح می‌شود: عقلانیت بومی (گری، ۱۳۸۴: ۴۱)، توسعه مشارکتی (عنبری، ۱۳۹۰: ۲۸۴)، خودشکوفایی (موثقی، ۱۳۹۸: ۳۵)، امر محلی (Escobar, 2004: 225)، توسعه جماعت‌محور (قهفرخی، ۱۳۸۹: ۹ تا ۲۳)، کیفیت زندگی (سن و نوسبام، ۱۳۹۷)، توسعه بومی (ضیائی، ۱۳۹۵: ۱۴۴)، توسعه انسانی (ملاعباسی، ۱۳۹۵: ۱۰۵)، توسعه پایدار (عنبری، ۱۳۹۰: ۳۳۱)، اخلاق توسعه (Goulet, 1988: 162) و

بازخوانی برخی انواع دسته‌بندی نظریات توسعه

مواجه شدن با انبوه نظریات، هیچ‌گاه ممکن نیست پژوهشگران را به سرمنزل مقصود برساند. لازم است به‌نحوی با انبوه نظریات مواجه شد که بتوان جهت‌دهی و راهنمایی تکوین مدل را از آن بیرون کشید. در گزارش حاضر بنا نیست دوباره اطلاعاتی جمع‌آوری شود؛ بلکه نوع تقریر است که محتوا را قوام می‌بخشد و حضور محقق به‌طور کلی و جزئی محتوا را تغییر می‌دهد. در این باره سرنخ‌هایی نیاز است که به فهم انواع توسعه کمک کند و می‌توان از سر آنها وارد انبوه نظریات و در ادامه مطالعه تجارب کشورهای مختلف شد. مدل مدنظر چارچوبی مفهومی را شکل می‌دهد که محققان می‌توانند از طریق آن، نظریات و تجارب مختلف را پیگیری کنند. این پژوهش‌ها را می‌توان به انحای مختلف تقسیم‌بندی کرد. در واقع برای نزدیک‌شدن به فهم نظریات گوناگون، لازم است برشی از طرح کلی توسعه را مدنظر قرار داد. سنت دسته‌بندی در نهاد علم، یکی از سنت‌های بسیار قدیمی برای به‌کارگیری در فرایند آموزشی بوده است. در ادامه برخی چارچوب‌ها بازخوانی می‌شود.

آلوین سو

یکی از انواع دسته‌بندی‌ها بازخوانی نظریات در حوزه‌های مختلف معنایی است. در این نگاه، نظریات مختلف معمولاً در محوری زمانی مطالعه شده و در چند پارادایم کلان، نگاه کلی به توسعه ترسیم می‌شود. آلوین سو در کتاب *تغییر اجتماعی و توسعه*، از سه مکتب کلی توسعه با نام‌های نوسازی، وابستگی و نظام جهانی یاد می‌کند که با تقسیم هر یک به نظریات قدیم و جدید، جمعاً شاهد ۶ پارادایم جزئی‌تر خواهیم بود (سو، ۱۳۹۴). به این صورت، در اواخر دهه پنجاه میلادی، رشته توسعه تحت نفوذ مکتب نوسازی بود. مکتب انقلابی وابستگی، در اواخر دهه شصت، با سلطه مکتب نوسازی به معارضة برخاست. در اواخر دهه هفتاد، با پیدایش مکتب نظام جهانی، دیدگاه جدیدی برای بررسی مسائل توسعه به وجود آمد و بالاخره از اواخر دهه هشتاد، هر سه مکتب به‌سمت تقارب و هم‌گرایی سوق یافتند. شیرزادی در کتاب خود با عنوان *نوسازی، توسعه، جهانی‌شدن*، برخی نظریات را ذیل این تقسیم‌بندی پیگیری کرده است (شیرزادی، ۱۳۹۰: ۵۰).

مسئله آن است که معیار تفکیک این دسته‌بندی مشخص نیست. اگر دسته‌بندی از حیث دوره تاریخی و صرفاً براساس تقدم و تأخر زمانی انجام گرفته است، چرا نام و توضیح هر دوره حامل محتوایی متعین است؟ حال آنکه بررسی نظریات حاکی از درهم‌تنیدگی مکاتب مذکور، در مقاطع مختلف این بازه تاریخی بوده است؛ بنابراین هر یک از این

عناوین قابلیت اطلاق پارادایم مسلط در دوره مدنظر را ندارد. از سوی دیگر، این سه دسته مقسم محتوایی واحد نیز ندارند. نوسازی و وابستگی دو نوع نگاه از دو قطب مخالف، میان کشورهای مرکزی و پیرامونی بوده است؛ اما جهانی شدن به مفهومی محیط و قابل جمع با دو مفهوم سابق اشاره می‌کند. دیگر آنکه این نوع دسته‌بندی و برچسب‌گذاری ادوار تاریخی، حاوی ابتننا و تقلیل نظریات به چتر نظریه مسلط آن زمان و برجسته‌سازی نابجاست، درحالی که چنین تسلطی اثبات‌شده نیست؛ همچنین عناوینی همچون نوسازی، معانی متعدد دارند و برای نام‌گذاری یک دسته، ابهام فراوانی ایجاد می‌کنند.

گریفین

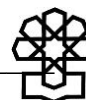
کیت گریفین^۱ می‌کوشد با بررسی عملکرد راهبردهای عملی توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم، مدل‌ها را به ۹ گروه دسته‌بندی کند. دسته‌بندی کلی گریفین را می‌توان ذیل دو رویکرد سرمایه‌داری و سوسیالیستی دانست. وی ذیل رویکرد سرمایه‌داری، مکاتب «توسعه پولی»، «صنعتی کردن»، «انقلاب سبز»، «توزیع مجدد» و «اقتصاد باز» را جای می‌دهد. مکتب پولی کنترل بحران را از راه اصلاحات پولی و مالی و بهبود تخصیص منابع پیگیری می‌کند. انقلاب سبز اولویت توسعه را به توسعه کشاورزی می‌دهد. توزیع مجدد، در واکنش به شکست پروژه‌های نوسازی و تکمیل آنها، به نفع فقرا درآمد را مجدداً توزیع می‌کند و اقتصاد باز با نگاه به خارج از مرزها، به تجارت خارجی با سرمایه‌گذاری مستقیم بخش خصوصی اقدام می‌کند. همچنین گریفین راهبرد «توسعه سوسیالیستی» را در چهار مطالعه موردی «شوروی استالینیستی»، «خودگردانی یوگسلاوی»، «چین مائوئیستی»، و «متکی به خود کره شمالی» پیگیری می‌کند (گریفین، ۱۳۷۵).

توجه به روح نظری هریک از مکاتب و اشتراک آنها، معیار تفکیک گریفین در این دسته‌بندی است. پرسش اول این است که رویکردهای نظری توسعه که نه ادعای سرمایه‌داری و نه ادعای سوسیالیسم دارند، در کجای این طرح نظری جای می‌گیرند؛ رویکردهایی مانند تمرکززدایی غیرلیبرال یا پساتوسعه (برد، ۱۳۹۷). از سوی دیگر، استقرای گریفین در احصای نظریات داخل این دو پارادایم نیز بسیار ناقص به نظر می‌رسد؛ برای نمونه هیچ اثری از نظریات حکمرانی خوب یا چپ نو در این دسته‌بندی مشاهده نمی‌شود. دیگر آنکه عنوان هریک از قسیم‌های داخلی براساس منطقی متفاوت انتخاب شده است؛ مثلاً انقلاب سبز و توزیع مجدد به کارکرد راهبردها و شوری و چین به مکان تحقق راهبردها اشاره می‌کنند.

هانت

دایانا هانت^۲ در کتاب *نظریه‌های اقتصاد توسعه: تحلیلی از پارادایم‌های رقیب*، تلاش کرده است دیدگاه‌های اصلی در توسعه اقتصادی را در قالب یک چارچوب فکری منسجم به مخاطب ارائه کند. نویسنده بر مبنای فلسفه علم تامس کوهن در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* و استفاده از مفهوم پارادایم، طبقه‌بندی خود را از سیر نظریات عرضه می‌کند و هفت پارادایم کلی را مشخص می‌سازد: ۱. هسته در حال گسترش سرمایه‌داری؛ ۲. ساختارگرایی؛ ۳. نئومارکسیستی؛

1. Griffin
2. Diana Hunt
3. Structuralism



۴. وابستگی؛ ۵. مائوئیستی؛ ۶. نیازهای اساسی؛ ۷. نئوکلاسیکی. پارادایم هسته در حال گسترش سرمایه‌داری، مکتبی است با دغدغه افزایش پس‌اندازها، انباشت سرمایه و نیل به رشد اقتصادی که به بهترین وجه در آثار آرتور لوئیس و والترز روستو بازنمایی می‌شود. پارادایم ساختارگرایی به‌دنبال بررسی علل توسعه‌نیافتگی آمریکای لاتین، در مهر و موم‌های ۱۹۴۹ و اواسط دهه شصت مطرح شد و بر محدودیت‌های ساختاری و اصلی مانند کمبود ارز و انگیزه ناکافی برای سرمایه‌گذاری تأکید می‌کرد. پارادایم نئومارکسیسم از دهه پنجاه تا دهه هفتاد در محافل دانشگاهی مطرح شد و روابط سیاسی و اقتصادی مرکزپیرامون ابزار اصلی تحلیلش بود. هانت به بررسی نظریات پل باران، سمیر امین و آندره گوندر فرانک، از نظریه‌پردازان نئومارکسیست شهیر، دست می‌یازد. نابرابری و منع توسعه از پیرامون توسط مرکز، کلیدواژه مسلط در تحلیل‌های مکتب وابستگی بود. در ادامه، سعی نویسنده بر آن است تا از فضای دهه‌های هفتاد و هشتاد آمریکای لاتین، شکست برنامه آکلا و بحران بدهی‌ها به خواننده درکی بدهد. سپس مائوئیسم به‌مثابه ایدئولوژی توسعه‌چین مطرح می‌شود. الگویی که ناظر به کشوری خاص بود و صرفاً در ابعاد اقتصادی هم باقی نماند. پارادایم نیازهای اساسی می‌کوشد معنای جدیدی از توسعه به‌دست دهد که بر حذف فقر مطلق به‌مثابه هدف رشد اقتصادی مبتنی است. بعد از آن نوبت به پارادایم نئوکلاسیک و نقش آن در توسعه دهه‌های اخیر می‌رسد؛ پارادایمی که شاخه‌های آن بر پذیرش کارایی اقتصاد بازار آزاد، دخالت حداقلی دولت و منافع متقابل تجارت بین‌المللی اشتراک نظر دارند (هانت، ۱۳۷۶).

مهم‌ترین ایراد دسته‌بندی هانت که مدعای توجه به مباحث فلسفه علم را نیز دارد، بی‌توجهی به حیث تقسیم واحد است. رقابت پارادایم‌های مذکور از چه حیث انجام می‌شود؟ آیا مبانی فکری ایشان متعارض است یا در ساحت عمل به راهبردهای متضادی منجر شده‌اند؟ سوای هم‌پوشانی‌های موجود میان پارادایم‌هایی همچون هسته در حال گسترش سرمایه‌داری و نئوکلاسیک یا نئومارکسیستی و مائوئیستی یا ساختارگرایی با سایر پارادایم‌ها که با طرح مفهوم پارادایم ناسازگار است، حتی در پارادایم بودن برخی قسیم‌ها مانند ساختارگرایی جای تأمل وجود دارد. جامع و مانع نبودن این طرح استقرایی نیز دیگر نقد وارد بر هانت خواهد بود.

روچا

روچا^۱ در مقاله «پارادایم‌های مسلط توسعه»، نظریات مختلف را مرور و آنها را در یک مدل جمع‌بندی کرده است. از نظر او، افراد و سازمان‌های جهانی هر یک با رویکردی متفاوت به‌دنبال توضیح توسعه بوده‌اند. او نظریات توسعه را به ۶ پارادایم اصلی تقسیم کرده و آنها را براساس معتقدان فردی و سازمانی خود توضیح می‌دهد: ۱. رشد اقتصادی؛ ۲. توسعه اقتصادی؛ ۳. توسعه پایدار؛ ۴. توسعه انسانی؛ ۵. توسعه نهادهای اجتماعی؛ ۶. برنامه‌ریزی توسعه. ۳ او در نهایت معتقد است می‌توان هر ۶ پارادایم را در کنار هم، ذیل برنامه‌ریزی توسعه منسجم ساخت (Rocha, 2013).

روچا بیش از آنکه به مبانی معرفتی شکل‌دهنده به پارادایم‌ها توجه کند، به تعاریف عملی سازمان‌های جهانی اتکا کرده و متفکران را نادیده گرفته است؛ اما بی‌توجهی به سرچشمه‌های معرفتی هر یک از این مفاهیم که خود را در تعریف نقش عوامل مختلف توسعه نشان می‌دهند، ضعف این طرح محسوب می‌شود. نکته دیگر آنکه تصور یکپارچگی

1. Héctor Rocha
2. Socio-institutional Development
3. Development Agenda

این پارادایم‌ها با ترتیبی زمانی، خود از نبود طرح نظری برای دسته‌بندی و اکتفا به کشف مقوله‌بندی موجود در تاریخ حکایت می‌کند. توجه به این مهم ضروری است که چنین طرحی فقط متوجه ظاهر و پوسته تعاریف بین‌المللی است و بی‌توجهی به گفتمان‌ها و اختلاف‌های اقتصاد سیاسی، ممکن است طرح را به ضد اهداف خود مانند حذف فقر از عالم تبدیل کند.

فائو

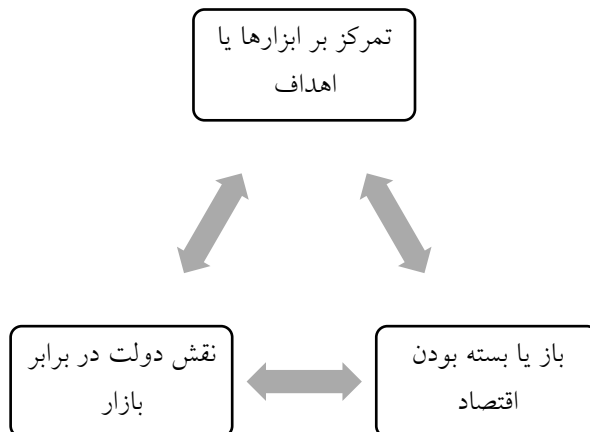
سازمان بین‌المللی فائو^۱ از جمله نهادهایی به حساب می‌آید که به دسته‌بندی پارادایم‌های توسعه پرداخته است. دسته‌بندی فائو کاملاً عمل‌گرایانه و مبتنی بر هدف کشورها از توسعه است. به نظر فائو هیچ‌یک از پارادایم‌ها در یک زمان مسلط نیست و کشورهای مختلف جهان در هر برهه، از پارادایم‌های مختلفی استفاده کرده و می‌کنند؛ چراکه به مراحل خاصی از فرایند اقتصادی یعنی سرمایه‌گذاری، تولید و تجارت و بنابراین به ابعاد خاصی از توسعه اقتصادی و اجتماعی توجه دارند و به منابع و موهبت‌های متعدد دیگر دست‌اندازی می‌کنند. پانزده پارادایم احصاشده توسط فائو به این شرح است: ۱. توسعه رشد بازار آزاد؛^۲ ۲. توسعه رشد متعادل و به نفع فقرا؛^۳ ۳. توسعه صنعتی با دستمزد اندک؛^۴ ۴. توسعه صادرات متمرکز بر نیروی کار شدید و دستمزد اندک؛^۵ ۵. توسعه مبتنی بر کشاورزی؛^۶ ۶. توسعه رشد درون‌زاد؛^۷ ۷. توسعه روستایی؛^۸ ۸. توسعه مبتنی بر توافق واشینگتن؛^۹ ۹. توسعه مبتنی بر گشودگی استراتژیک؛^{۱۰} ۱۰. توسعه صادرات منابع تجدیدناپذیر؛^{۱۱} ۱۱. توسعه صادرات محصولات کشاورزی؛^{۱۲} ۱۲. توسعه مبتنی بر دفع نیروی کار داخلی؛^{۱۳} ۱۳. توسعه مبتنی بر جذب نیروی کار مهاجر خارجی؛^{۱۴} ۱۴. توسعه مبتنی بر منابع مالی؛^{۱۵} ۱۵. توسعه مبتنی بر کمک‌های خارجی^{۱۶} (FAO, 2011).

فائو تأکید بیش از حد خود را بر کشف آنچه رخ داده و توضیح آن بر مبنای نظریات توسعه معطوف کرده است و حاوی تبیین الگویی برای زمینه‌های تاریخی و اجتماعی متفاوت نیست. این مجموعه پرتعداد شاید بتواند مجموعه‌ای از راهکارهای ممکن را کنار هم بنشانند؛ اما راه جمع یا انتخاب میان آنها را بر کشورها می‌بندد. سوگیری ارزشی سازمان در توضیح مفاهیم لیبرالی و طرد الگوهای سوسیال نیز کاملاً هویداست.

1. FAO: Food and Agriculture Organization of the United Nations
2. Free-market Trickle-down Growth-led Development
3. Pro-poor (broad-based or balanced) Growth-led Development
4. Low-wage industry-led Development
5. Low-wage Labour-intensive Export-led Development
6. Agriculture-based Development
7. Endogenous growth-based Development
8. Rural Development Paradigm
9. Washington Consensus-based Development
10. Strategic openness-based Development
11. Exhaustible-resource Export-led Development
12. Agricultural Commodity Export-led Development
13. Emigration-based Development
14. Immigration-based Development
15. FDI-based Development
16. Foreign Aid-based Development

سازمان بین‌المللی OECD^۱ سه محور اساسی را در میان تمام پارادایم‌های فکری توسعه مشترک می‌داند:

شکل ۱. عوامل اصلی محل بحث در همه پارادایم‌های توسعه، از نگاه OECD



با توجه به این عوامل، با مروری تاریخی، پنج پارادایم را از یکدیگر تفکیک می‌کند: ۱. صنعتی‌شدن، رشد و مدرن‌شدن^۲ (۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰)؛ ۲. تحول ساختاری^۳ (۱۹۶۰)؛ ۳. استقلال بیشتر در اقتصادهای در حال توسعه^۴ (۱۹۷۰)؛ ۴. پایداری اقتصاد کلان (توافق واشینگتن)^۵ (۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰)؛ ۵. توسعه مبتنی بر هدف^۶ (۲۰۰۰ تاکنون) (OECD, 2019).

سازمان OECD اگرچه سه دوگانه اساسی را مطرح می‌کند، نظریات را مبتنی بر آن دسته‌بندی نمی‌کند و به‌صرف بیان تاریخی آن اکتفا می‌کند.

عنبری در کتاب *جامعه‌شناسی توسعه: از اقتصاد تا فرهنگ*، تلاش می‌کند دسته‌بندی دیگری را درباره نظریات ارائه دهد. او نظریات را ابتدا به دو گفتمان کلان «پیشرفت: قانون و اقتصاد» و «گفتمان بازاندیشی: انسان و فرهنگ» تقسیم می‌کند. هر دو پارادایم توسعه و ضدتوسعه ذیل گفتمان اول و پارادایم پساتوسعه ذیل گفتمان دوم می‌گنجد. در پارادایم توسعه که با عنوان مکتب ارتدوکس توسعه از آن یاد می‌شود، رویکردهای رشد، نگرشی و نهادین تبیین می‌شود؛ برای نمونه، مکتب نوسازی که نگاهی تک‌خطی به توسعه دارد، به‌دنبال کمی‌سازی امور و در نتیجه نزدیک به مفهوم «رشد» است و جهان غرب مدرن را سنخ آرمانی توسعه معرفی می‌کند. لوئیس، هیگینز، روستو، هیگن، مک‌کللند، اینکلس، لرنر، وینر، هانتینگتون، نورث، ویلن و ... از متفکران بررسی‌شده در این بخش هستند. در ادامه، در پارادایم ضدتوسعه، از رویکردهای ساختارگرایی توسعه، امپریالیسم و وابستگی یاد می‌شود. پارادایم ضدتوسعه با محوریت مکتب وابستگی، به رابطه نابرابر کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌پردازد و توسعه را مفهومی می‌بیند که بر اثر توسعه‌نیافتگی کشورهای دیگر برپایه رابطه‌ای نابرابر شکل گرفته است. اکلا، پریش، لنین، باران، سوئیزی، فرانک و ...

1. Organisation for Economic Cooperation and Development
2. Industrialisation, Growth and Modernisation
3. Structural Transformation
4. More Independence in Developing Economies
5. Macroeconomic stability: The Washington Consensus
6. Goal-based Development

از متفکران این پارادایم محسوب شده‌اند. در پارادایم پساتوسعه نیز نظریات مکاتب توسعه انتقادی، توسعه وابسته، مدرنیزاسیون بازانديشانه، تنظیم و مقررات توسعه، توسعه مشارکتی، کیفیت زندگی و توسعه انسانی و توسعه پایدار مرور می‌شود. نظریات توسعه هابرماس، لیوتار، والرشتاین، کاردوسو، اولریش بک، اسکات لث، آلتوسر، اگلی آتا، بوردیو، کلمن و... در این بخش بررسی شده است (عنبری، ۱۳۹۰).

توجه به مفهوم پساتوسعه از مزیت‌های دسته‌بندی عنبری است. حیث تقسیم وی نیز نسبت به دسته‌بندی‌های سابق استحکام بیشتری دارد؛ اما مسئله آن است که این دسته‌بندی همچنان صورت‌بندی نظری مکاتب مبتنی بر قرائت رایج تاریخی و جهانی توسعه بوده و از طرح‌افکنی مدلی کارآمد برای میدان عمل و بهره‌گیری در تدوین مدل توسعه عاجز است.

محمد توحیدفام از دیگر افرادی است که تلاش کرده غیرمستقیم، ذیل چهار گفتمان کلان جامعه‌شناسی سیاسی، به دسته‌بندی نظریات حکمرانی بپردازد:

۱. دولت منفعل و جامعه فعال یا جامعه نیرومند و دولت کوچک: دولت هدف نیست، بلکه انسان هدف است؛ درواقع دولت تأسیس می‌شود تا نظم و صلح و رفاه ایجاد کند و مدافع حقوق و منافع جامعه شود.

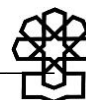
۲. دولت بزرگ فعال و جامعه فعال: فعال بودن دولت به معنای خودکامگی نیست؛ بلکه به توان دولت در شکل دادن جامعه مدنی اشاره دارد. در شکل‌گیری این گفتمان و تقویت دولت در برابر جامعه مدنی سه عامل مؤثر بود: گفتمان توسعه، نظریه کینزی تأمین عدالت از طریق مداخله اقتصادی و گسترش توانمندی نظامی.

۳. دولت فعال و جامعه منفعل: این گفتمان ضدتجدد، ضدعقل، رمانتیک و محافظه‌کارانه است و زمینه‌های فکری آن را شوپنهاور، نیچه، فروید و گوستاو لوبون فراهم کردند. در این گفتمان، انسان خودمختار زوال می‌یابد و سرنوشت او را نه اراده و آزادی او، بلکه قوانین کلی تاریخی تعیین می‌کنند.

۴. دولت کوچک فعال و جامعه فعال: این گفتمان نوعی بازگشت به گفتمان نخست است؛ پیوستاری از نظریه‌های نئوکلاسیک یا نئولیبرال تا پساتجددگرایی. اصل اساسی این گفتمان تمرکززدایی در همه حوزه‌هاست. در اینجا معنا و حقیقت تابعی از گفتمان‌های مسلط در هر عصری است (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۴۹).

دسته‌بندی توحیدفام اگرچه مستقیماً درباره مکاتب توسعه نیست، به دلیل بهره‌گیری از طرح نظری منطقی، قابلیت انطباق بر نظریات توسعه و تفکیک آنها را نیز خواهد داشت. معیار وی توجه به نقش متقابل دولت و ملت است. طرح توحیدفام به نقش طبقه متوسط به‌عنوان میانجی دولت و ملت بی‌توجه است. همچنین ساختارها و نهادهای دیگر و روند زمانی در این طرح دیده نشده و تمرکز تنها بر عاملیت دولت و ملت است.

از آغاز نظریه‌پردازی درباره گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی که از پایان جنگ جهانی دوم مشهود است، می‌توان به تاریخچه‌ای پنج‌ساله اشاره کرد. قاضی‌مرادی در کتاب *گذارها به دموکراسی*، سیر این نظریات را با دیدگاهی انتقادی بررسی می‌کند. تدوین نظریه‌های دموکراتیزاسیون در سه مرحله صورت گرفت که البته نظریات ارائه شده در مراحل پیشین، در مراحل بعدی بازنگری و نقد شدند و صورت کامل‌تری از آنها ارائه شد: ۱. نظریه‌های ساختاری در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی که در دهه‌های هشتاد و نود تحول یافتند؛ ۲. نظریه‌های با محوریت عوامل سیاسی در دهه هفتاد که در دهه‌های هشتاد و نود تحول یافتند؛ ۳. نظریه‌های جامع با محوریت بررسی متقابل ساختار و عاملیت که



از دهه نود به بعد مطرح شدند. در نظریه‌های ساختارمحور دموکراسی‌سازی به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توجه می‌شود؛ نظریه‌هایی شامل نظریه‌سازی مارتین لیپست و لری دایموند، نظریه ساختار اجتماعی (طبقاتی) برینگتون مور و گوران ثربورن، نظریه فرهنگی گابریل آلموند، سیدنی وربا و رونالد اینگلهارت. در ادامه، تقریر نظریات عاملیت‌محور دموکراسی‌سازی مطرح می‌شود که نظریه کنشگری دانکوارت روستو، فیلیپ اشمیتز و گیلرمو او دائل، جان هیگلی و میکائیل برتون را دربرمی‌گیرد. در نهایت، نظریه‌های جامع دموکراسی‌سازی مطرح می‌شود که نظریه ساموئل هانتینگتون با تأکید بر توسعه اقتصادی، روشمیر و استفنز با تأکید بر ساختار اجتماعی (طبقاتی) و خوان لینز و آلفرد استپان با تأکید بر نخبگان سیاسی را بررسی می‌کند (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷).

طرح نظری قاضی‌مرادی نیز همچون شیرزادی، مدعی کشف دسته‌بندی موجود در نظریات (خوشه‌بندی)^۱ و نه طرح‌افکنی دسته‌بندی جدید روی نظریات (طبقه‌بندی)^۲ است؛ اما بزرگ‌ترین انتقاد بر این دسته‌بندی نیز خطی بودن و بی‌توجهی به ارتباط میان عوامل اصلی مؤثر در هر دوره تاریخی است. حتی در مرحله نهایی که تلفیق ساختار و عاملیت محل توجه قرار گرفته است، نظریات به‌صورتی مبهم در این میانه رها شده و به صرف تأکید نظریه بر هر دو قطب توجه شده است.

سایر انواع دسته‌بندی در رشته‌های گوناگون

پژوهشگران دیگر، هر یک به طریقی، نظریات حکمرانی و توسعه را دسته‌بندی کرده‌اند؛ برای نمونه، دبیری مهر دو شاخص ساختاری با مصداق جامعه و کارگزار با مصداق دولت را در نظر گرفته است (دبیری مهر، ۱۳۹۳: ۲۰۶). لطیفی توسعه را به محافظه‌کار و رادیکال و اصلاح‌طلب دسته‌بندی کرده است (لطیفی، ۱۳۸۸). نوع دیگر بازخوانی کلی نظریات مرتبط در اقتصاد اعم از تقابل مکتب نئولیبرالیسم با نهادگرایان (نورث، ۱۳۷۷)، اقتصاد رفتاری (Simon, 1972: 162)، اقتصاد اخلاقی و جامعه‌شناسی اقتصادی است (گرانووتر، ۱۳۹۷). روش دیگر دسته‌بندی بازخوانی نظریات مرتبط در جامعه‌شناسی، شامل تقابل نئولیبرالیسم و نئومدرنیسم با چپ فرهنگی (لوفور، ۱۳۹۵)، جماعت‌گرایی (مدنی، ۱۳۹۰)، مکتب فرانکفورت، الهی‌دانان مسیحی (لوویت، ۱۳۹۷)، پسامدرنیسم (لیوتار، ۱۳۹۵) و امثالهم است.

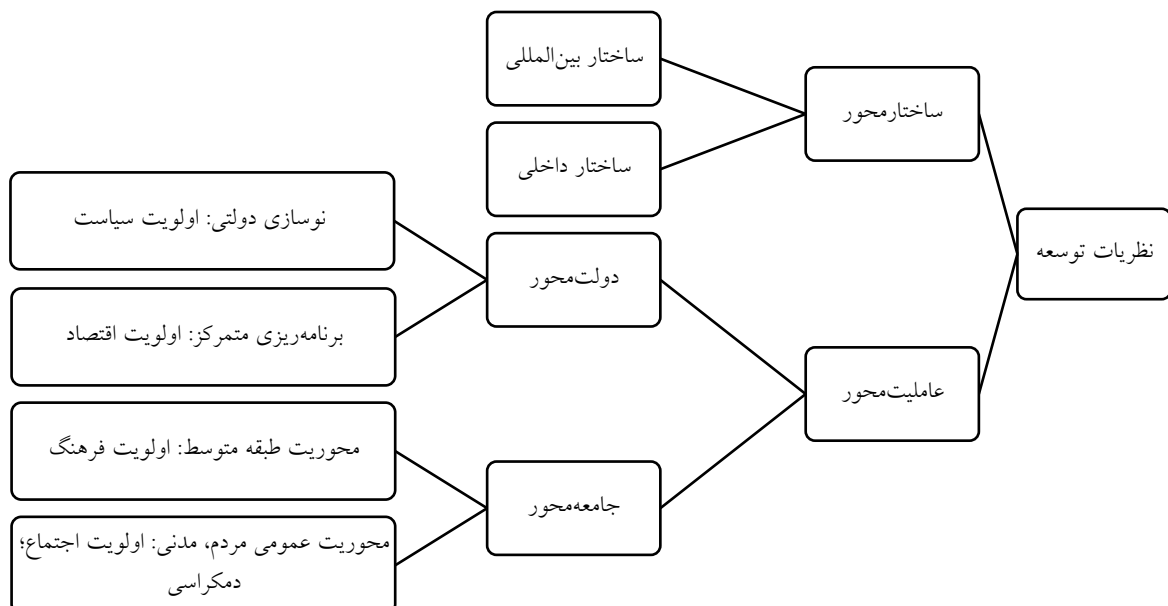
اما هدف از گزارش حاضر، بهره‌گیری از نظریات توسعه در خدمت عمل و ازاین‌رو بررسی نظریات توسعه در نسبت با مدل توسعه خودکفایی است؛ بنابراین مفاهیم و شاخص‌هایی همچون خوداتکایی، مشارکت مردمی، کرامت، عقلانیت بومی، شکوفایی محلی، یادگیری و... در تعیین حدود مرز نظریات و تبیین آنها، بسیار مهم است و تنها از آن دسته‌بندی می‌توان برای بهره‌گیری در سیاستگذاری بهره‌برداری کرد که با این حیث تقسیم انجام گرفته باشد؛ ولی هر یک از پیشینه‌های گفته‌شده به‌تنهایی به تبیین چنین شاخص‌هایی قادر نیستند. ازاین‌رو در ادامه، از همه دسته‌بندی‌های انجام‌شده کمک گرفته و مدل مطلوب ارائه شده است.

الگوی پیشنهادی دسته‌بندی نظریات توسعه

دسته‌بندی‌های مذکور هر یک از جنبه‌ای، به برش نظریات توسعه و جایابی آنها ذیل دسته بزرگ‌تری پرداخته بودند. اکثراً این کار از حیث همراهی با توسعه یا مقاومت در مقابل توسعه جهانی انجام گرفته بود. بررسی این دسته‌بندی‌ها حاکی از آن بود که جامعیت و مانعیت آنها و منطق تقسیم دچار ابهام‌هایی است که بهره‌گیری کشورها در موقعیت تاریخی خود را از این تنوع رویکردی در محتوای درونی و محورهای مورد تأکید هر متفکر و کشور، دچار خدشه می‌سازد. از آنجا که موقعیت اجتماعی و وضع تاریخی امروز ایران ایجاب می‌کند به خودتاکایی توجه ویژه شود، این مقوله در الگوی پیش‌رو جایگاهی محوری خواهد داشت.

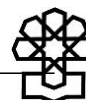
یکی دیگر از گونه‌های تقسیم‌بندی که کارآمدی فراوانی دارد، تقسیم‌بندی ذیل دوگانه عاملیت - ساختار یا «Agent-Structure» به صورت کلی است؛ اما نکته مهم آن است که این تقسیم‌بندی کلی نیز نارسایی‌های خاص خود را داشته است. برای روشن‌تر شدن و دقیق‌تر پیش‌بردن پروژه، تلاش شد در تقسیم‌بندی استفاده شده مدلی ترسیم شود و برمبنای ایده‌های برنامه‌ریزی، توسعه از بالا (نوسازی دولتی) و توسعه از پایین با دو شاخه نقش طبقه متوسط و نقش مردم (مدنیت) و شاخه متفاوتی به نام ساختارمحوری صورت پذیرد. تفاوت نظریات در اعتبار بخشیدن آنها به مفاهیم ساختار و عاملیت است و میزان اهمیت دادن به هر یک بابتی جدید به نظریه‌پردازی گشوده است. در این بخش، مدل یادشده به‌اجمال با نظریات نظریه‌پردازان شاخص هر مکتب تطبیق داده می‌شود.

شکل ۲. دسته‌بندی اولیه نظریات توسعه



ساختارمحور

در توسعه ساختارمحور، اولویت اصلی با نهادهاست و عاملیت توسعه به تدریج وادار به نقش‌آفرینی خواهد شد. ساختار به معنای قاعده‌مندی و نظم است که در الگویی ویژه و متداوم تحقق می‌یابد. این الگو دارای دو وجه ارتباطی و نهادی است. وجه



ارتباطی به شبکه روابط اجتماعی مردم در نظام‌های اجتماعی اشاره دارد؛ وجه نهادی به باورها و ارزش‌ها و معیارها، نمادها و ایده‌ها و انتظاراتی اشاره دارد که شناخت متقابل اعضای جامعه را فراهم می‌سازد (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷: ۴۷).

تحول نظریات توسعه در علوم سیاسی با هدف نشان دادن دموکراسی به جای حکومت اقتدارگرا، از نظریات ساختارمحور به نظریات عاملیت‌محور بوده است. در انتها نیز نظریات به سمت تلفیق ساختار و عاملیت پیش رفته‌اند؛ برای نمونه، قاضی‌مرادی بیان می‌کند نظریه‌های ساختاری شامل نظریه نوسازی، نظریه اجتماعی (طبقاتی) و نظریه فرهنگی هستند (همان: ۴۸)؛ اما باید توجه کرد که نمی‌توان این نظریات را منحصراً ذیل الگوی ساختارمحور محدود کرد و بهتر است ذیل دو محور به تبیین هریک از نظریات پرداخته شود که در مدل آتی بدان پرداخته خواهد شد. لذا در این الگو، نظریات به ساختارگرایانه و کنش‌گرایانه تقسیم نمی‌شود و باید اولویت هریک در کنار نقش دولت و جامعه بررسی شود. **ساختار بین‌المللی:** محوریت ساختارها را در توسعه می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: ساختارهای بین‌المللی و ساختارهای داخلی. اولویت‌دهی به ساختارهای بین‌المللی سبب می‌شود توسعه کشور وابسته و در خصوص نظام جهانی ترسیم شود. تجارت بین‌الملل و نظام سیاسی بین‌الملل برخی نمونه‌های ساختارهای خارجی است. **ساختار داخلی:** در این الگو، توسعه بر مبنای نهادها و ساختارهای داخلی اعم از فرهنگ، سنت، دین، خانواده و شبکه روابط اجتماعی درون همان جامعه تبیین می‌شود.

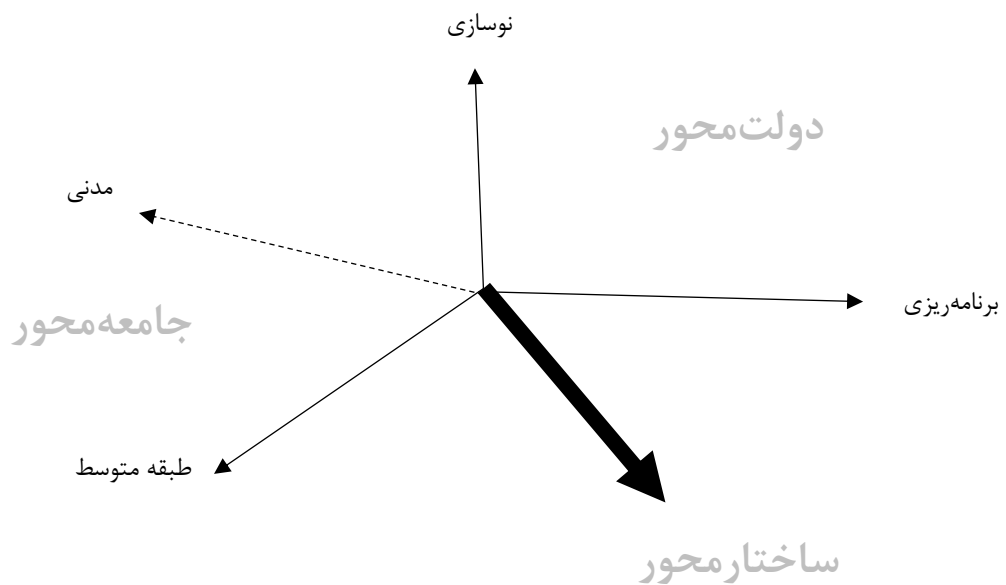
عاملیت‌محور

در این دسته، برخلاف نظریات ساختاری، توسعه سیاسی و اقتصادی حاصل کنش گروه اجتماعی خاصی در نظر گرفته می‌شود. نظریات عاملیت‌محور را می‌توان به دو دسته دولت‌محور و جامعه‌محور تقسیم کرد. **دولت‌محور:** در این دسته، عاملیت توسعه به‌عهده دولت مرکزی است و دولت فعال بر نقش جامعه غلبه خواهد داشت. نظریات دولت‌محور را می‌توان به دو دسته نوسازی دولتی و برنامه‌ریزی متمرکز تقسیم کرد. نظریات نوسازی از بالا تقدم را به سیاست داده و در حضور اقتدار دولت فعال، به برنامه‌ریزان بوروکرات جای کمتری می‌دهد. در عوض، رویکردهای برنامه‌ریزی بر عقلانیت کامل نخبگانی تمرکز می‌کنند و با سیاستگذاری در سازمان‌هایی همچون سازمان برنامه و بودجه، اولویت توسعه را بر رشد اقتصادی قرار می‌دهند. محوریت این گروه با تکنوکرات‌هاست. **جامعه‌محور:** در این دسته از نظریات، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی بیشتر است و مسائل انسانی در مرکز توجه قرار می‌گیرد. جامعه فعال نقشی مؤثرتر از دولت دارد و اصطلاحاً توسعه از پایین رقم می‌خورد. برای دقت نظری بیشتر، رویکردهای جامعه‌محور را نیز می‌توان به دو زیرگروه با محوریت طبقه متوسط و مدنی تقسیم کرد. در واقع تمرکز برخی نظریات بر نقش‌آفرینی مردمی است؛ اما مقصود ایشان از مردم، نه توده و کلیت جامعه، بلکه گروه‌های خاصی همچون مدیران، کارآفرینان، علماء، روشن‌فکران، کارمندان و دانشگاهیان خواهد بود. طبقه متوسطی که به دلیل سرمایه‌های مختلفی که به دست آورده است، سرمایه مالی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و... از عامه مردم متمایز می‌شود و به خصوص در نظریه‌های مکتب نوسازی مانند نظریه لیپست یا هانتینگتون، یا توسعه نئولیبرال به آن عنایت دوچندان شده است. این طبقه از دوران یونان باستان و آرای ارسطو تا به امروز، طبقه اصلی در فرایند نیل به دموکراسی، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم، دانسته شده است. در این دسته، اولویت توسعه معمولاً به نظام فرهنگی داده می‌شود.

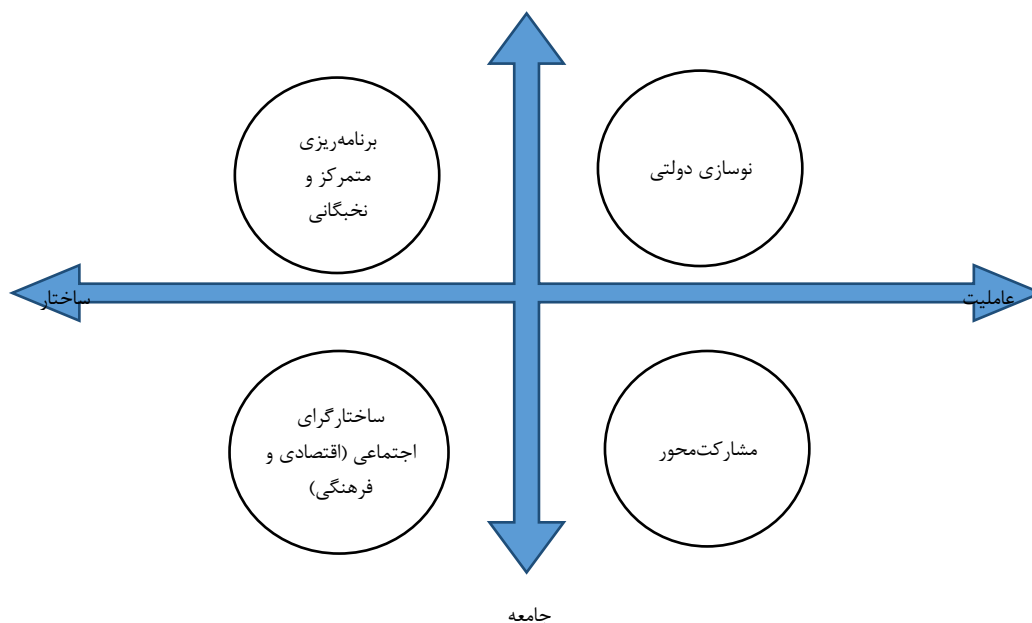
در رسته دوم از جامعه‌محوری، تمرکز بر عموم مردم است. این بار توسعه بر مشارکت مردمی و عقلانیت بومی تمرکز دارد. در این مدل، جامعه فعال است و نقش اصلی را در میان طبقات جامعه نیز حوزه عمومی مردم برعهده دارد. استقبال از مردم در مباحث توسعه نباید طرحی در مقابل استبداد قلمداد شود و سررشته کار را یکسره از اختیار حاکم خارج کند و در دستان توده کور و بدون ساختار قرار دهد؛ چراکه در این صورت حاکم از قوه حکم خود تهی می‌شود و مرز طبقه حاکم و محکوم حمل نمی‌شود، بلکه فقط جهت برعکس می‌شود و استبداد جدیدی رخ می‌نماید. مسئله این است که مرز حاکم و محکوم، مرزی بحرانی است و جایگاه آن درست مشخص نیست و لازم است با واسطه‌هایی همچون نهاد علم، این مرز بحرانی را حمل کرد، نه آنکه آن را به نفع یک طرف پاک کرد. چطور می‌توان از مردم استقبالی داشت و در عین حال مخاطب حاکم و مردم را از دست نداد؟ چطور می‌توان از مردم استقبال کرد و ساختارها را نادیده نگرفت؟ آیا نهاد علم می‌تواند مخاطب حاکم و محکوم را نمایندگی کند؟

در ادامه، طرح ابتدایی مدل ترسیم می‌شود و نظریات مختلف در آن جایابی می‌شوند.

شکل ۳. الگوی اول دسته‌بندی نظریات توسعه



شکل ۴. الگوی دوم دسته‌بندی نظریات توسعه دولت



۱. منطقه اول که در میان دو محور ساختار و دولت قرار دارد، منطقه برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی نام دارد؛
۲. منطقه دوم که در میان محورهای دولت و عاملیت جای گرفته، منطقه نوسازی دولتی^۱ نام گرفته است؛
۳. منطقه سوم که در میان دو محور ساختار و جامعه قرار گرفته است، ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) نام می‌گیرد؛

۴. منطقه چهارم نیز که در میان دو محور جامعه و عاملیت واقع شده، با نام منطقه مشارکت‌محور برچسب‌گذاری می‌شود. در این دسته‌بندی، تعاریف رایج تغییر کرده و دوبعدی بودن نمودار، مناطقی را شکل داده است که تعاریف و طبقه‌بندی‌های تک‌خطی را مخدوش می‌کند؛ برای مثال، تعریف بشیریه از نظریه‌های جامعه‌محور به پلورالیسم کلاسیک و از دولت‌محور به نخبگان سیاسی برخوردار از قدرت، مانند نخبگان (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵۹ تا ۱۸۳) و دسته‌بندی‌های مبتنی بر آن (دبیری‌مهر، ۱۳۹۳: ۲۰۲) دچار تحول شده و دولت و جامعه تنها به‌عنوان یکی از اضلاع پارادایم، توان تشخیص و دسته‌بندی را خواهند داشت و باید عاملیت و ساختار نیز توأم در نظر گرفته شوند.

تقریر تاریخی نظریات مشهور توسعه ذیل الگوی پیشنهادی

هریک از پژوهشگرانی که در حوزه تقریر نظریات توسعه قلم می‌زنند، برپایه دیدگاه و روش پژوهشی که به‌کار می‌گیرند، نوعی دسته‌بندی از نظریات عرضه می‌کنند و می‌کوشند آنها را برپایه اشتراکات معرفی کنند. در پژوهش حاضر بر مبنای مدل ارائه‌شده، می‌توان نظریات اندیشمندان مطرح‌شده را ذیل چهار ایده کلی دسته‌بندی کرد. هر یک از این ایده‌های کلی طی تاریخ نظریه‌پردازی در حوزه توسعه به دهه‌های پارادایمیک تقسیم‌پذیرند. ایده غالب در دهه‌های پنجاه و شصت ایده برنامه‌ریزی، در دهه شصت تا هشتاد نوسازی دولتی و ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) و از دهه

۱. ذکر این نکته لازم است که جعل واژه مذکور، با ادبیات توسعه که نوسازی گاهی به معنای مدرنیزاسیون و گاهی به معنای مکتبی از مکاتب توسعه (در مقابل وابستگی و جهانی‌شدن) مراد می‌شود، تفاوت دارد.

نود به بعد مشارکت محور بوده است. همچنین در این مدت، از دهه نود تاکنون، در هر ایده بازخوانی‌هایی نیز صورت پذیرفته است.

در ذهن نظریه‌پردازان اولیه، توسعه صرفاً به معنای رشد درآمد سرانه در مناطق اقتصادی کم‌توسعه یافته بود. این هدفی بود که در منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۷، تلویحاً به آن اشاره شده بود. براساس دیدگاه‌های اولیه توسعه (پارادایم برنامه‌ریزی)، امور اقتصادی از امور غیراقتصادی توسعه، امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متمایز شد و در اولویت قرار گرفت؛ لذا دهه پنجاه را می‌توان دهه تسلط پارادایم برنامه‌ریزی نامید.

به‌مرور، توازن میان این جنبه‌ها ضروری شناخته شد. آشکارتر شدن نارسایی‌های سیاست‌ها و فرایندهای صرفاً اقتصادی و ملازمت با رشد سریع نابرابری‌های فزاینده، سبب تلفیق جنبه کیفی و کمی توسعه در دهه شصت شد؛ بنابراین، در دهه دوم توسعه مسائل جدیدی همچون گرسنگی، زنان، اشتغال، توزیع درآمد و... در کانون توجه قرار گرفت. این توجهات لزوم مداخله بیشتر دولت را یادآوری و شکست بازار، مجوز فعالیت هرچه بیشتر دولت و اولویت سیاست بر اقتصاد را گوشزد کرد. از این باب می‌توان دهه دوم توسعه را دهه غلبه تفکر نوسازی دولتی نام نهاد.

دهه هشتاد، دهه ازدست‌رفته برای توسعه خوانده شد. برخلاف کارنامه چشمگیر برخی کشورها همچون بره‌های جنوب شرق آسیا (تایوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ و کره جنوبی) در دهه هشتاد بدبینی حاکم شد. فرایند تعدیل اقتصادی، برای بسیاری کشورها، به معنای کنار گذاشتن یا ویران کردن اکثر دستاوردهای گذشته به نام توسعه بود؛ لذا اولویت اقتصاد با رویکرد جدیدی در لباس نئولیبرالیسم و بازار خودتنظیم‌گر و به رهبری تاجر و ریگان، خود را توسعه بخشید. از این‌رو دهه سوم، عصر حاکمیت ساختارگرایی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و نیز سردمداری طبقه متوسط نام دارد. در مقابل در دهه نود، روح توسعه‌گرایی تازه‌ای به‌وجود آمد. نظریه توسعه انسانی در این دهه محل توجه قرار گرفت. علاوه بر این، دو مسئله اساسی محیط‌زیست و دموکراسی و مشارکت مردمی بیش‌ازپیش حیاتی به‌نظر رسید؛ لذا پارادایم متأخر توسعه را پارادایم پساتوسعه یا توجه به عقلانیت بومی شکل داد (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۳۰).

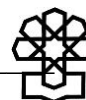
در ادامه به تقریر نظریات و تطبیق برخی از آنها از نحله‌های مختلف با این مدل می‌پردازیم. در هر نظریه می‌توان وجوهی از مدل بالا را تشخیص داد و چگونگی گره‌خوردگی برخی وجوه با یکدیگر را بررسی کرد. توجه به این مهم ضروری است که در این گزارش، مجال بررسی تفصیلی نظریات وجود نداشته و تنها به گزارش مختصری از هر نظریه اکتفا شده است.

۱. پارادایم برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی

تفسیر نظریات در این پارادایم بر محوریت دو عامل دولت و ساختارها مبتنی است؛ از این‌رو ممکن است حتی نظریاتی که در دسته‌بندی‌های دیگر مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند، ذیل یک پارادایم مقوله‌بندی شوند. در این پارادایم می‌توان نظریات افرادی همچون لوئیس، لیپست، اسمسler، هیگن، مائو، کاردوسو و فالتو و هانتینگتون و شومپتر را نام برد.

مارتین لیپست^۱ از طراحان بسیار برجسته نظریه توسعه در دهه پنجاه است. نظریه وی را به دلیل آنکه ساختار اقتصادی جامعه را مبنای دموکراسی دانسته (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷: ۸۱) و به نقش طبقه متوسط و احزاب در پیشبرد روند دموکراسی‌سازی تکیه دارد (همان: ۵۹) و همچنین از تأثیر نهادها و فرایندهای ساختاری از جمله سیاست‌های

1. Lipset



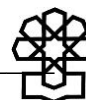
دولتی، گسترش اطلاعات در جامعه و تحرک منزلتی به‌عنوان عوامل مؤثر بر رشد سیاسی جامعه و مشارکت افراد یاد می‌کند (عنبری، ۱۳۹۰: ۹۲ و ۹۳)، می‌توان میان محورهای دولت و ساختار و در ناحیه برنامه‌ریزی دسته‌بندی کرد. نیل اسملسر^۱ از دیگر متفکران این دسته به‌شمار می‌رود. وی که از جامعه‌شناسان اولیه و نظریه‌پردازان کارکردگرایی است، جامعه پیشرفته را با تمایزات ساختاری یا تفکیک کارکردی عناصر ساختی توضیح می‌دهد (ازکیا، ۱۳۸۶: ۹۱). اسملسر توسعه را منحصر در توسعه اقتصادی می‌داند و آن را با توجه به چهار زمینه تکنولوژی، کشاورزی، صنعت و بوم‌شناسی تبیین می‌کند (حقیقی، ۱۳۸۵: ۱۱). او در تشریح روند توسعه، ایجاد نهادهای جدید را آخرین مرحله می‌داند و حتی شکل‌گیری رفتار جمعی را در قالب جنبش‌های اجتماعی بیان می‌کند (شعبانی، ۱۳۹۷). تأکید بر هماهنگی و هم‌نوایی متقابل میان ساخت‌های تمایز یافته مانند فعالیت‌های خانوادگی، نظام‌های ارزشی و نظام‌های قشربندی، با قلمروی اقتصادی (اسملسر، ۱۳۷۲)، از دیگر دلایل جایابی نظریه وی در دسته اول است.

اورت هیگن^۲ از روان‌شناسان نسل اول، همچون مک‌لند، لرنر و اینکلس تلاش کرده است تا تحولات جوامع سنتی و مدرن را براساس ساختار شخصیتی افراد آنها تبیین کند. در نظریه او می‌توان به نوعی رابطه دوسویه میان شخصیت هر فرد و ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه رسید. در جوامع سنتی شاهد تیپ شخصیتی اقتدارطلب و در جوامع پیشرفته شاهد تیپ شخصیتی خلاق هستیم و الزاماتی که هر تیپ شخصیتی ایجاد می‌کند، سبب می‌شود تا جامعه بتواند راه خود را به سمت توسعه طی کند (Hagen, 1967: 30). نقش نخبگان و طبقه متوسط در این نظریه بسیار پررنگ است.

شاید با نگاه اولیه به نظر پارادایم‌های برنامه‌ریزی متمرکز و نوسازی دولتی، بیشتر به مدل‌های توسعه آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم مربوط بوده است؛ اما رویکردهای مارکسیستی شوروی یا چینی را نیز نمی‌توان به‌سادگی به یکی از پارادایم‌های چهارگانه حواله داد. ممکن است برخی رویکردهای سوسیالیستی در بخش برنامه‌ریزی، در قسمت نوسازی دولتی و نیز ذیل بخش مشارکت‌محور قابل دسته‌بندی باشند. مائو براساس اصل حداکثرسازی میزان بسیج همه منابع با توجه به محدودیت‌های فیزیکی موجود در جامعه روستایی چین، نیل به توسعه را در دستور کار خود قرار داد. میراث مارکسیستی‌لنینیستی شوروی با تغییراتی در چین کمونیستی به اجرا درآمد. با توجه به اینکه الگوی مائوئیستی صرفاً به تغییر نمی‌پردازد، بلکه هدفش راهنمایی در عرصه عمل است (کوز و وانگ، ۱۳۹۶: ۶۴ تا ۸۲)، تالی منطقی آن همان‌طور که در عرصه عمل مشاهده شد، ورود دولت به عرصه اقتصاد بود که پیامدهای مهمی در عرصه سیاست‌گذاری داشت. حزب کمونیست چین از انقلاب ۱۹۴۹ تاکنون، مقرر برنامه‌ریزی مرکزی بوده و بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های حزبی در این روند نقش مهمی ایفا کردند (غیر از دوران انقلاب فرهنگی). به‌صورت مشخص، دولت با الگوی مائوئیستی در حوزه‌های ذیل برنامه‌ریزی کرد: «اصلاحات ارضی، میزان کلی سرمایه‌گذاری، ترکیب سرمایه‌گذاری در هر بخش، استراتژی‌های صنعتی‌شدن، سیاست قیمت‌گذاری، سیاست مالیاتی، تکنولوژی، مالکیت و مدیریت واحدهای تولیدی و رابطه میان کار پیدی و کار فکری» (Selden & Lippit, 1982).

در اواخر دهه پنجاه، مطالعات توسعه ذیل تسلط پارادایم برنامه‌ریزی و نوسازی دولتی از نگاه غرب به سمت کشورهای جهان سوم بود؛ اما در اواخر دهه شصت، مکتب وابستگی با سلطه مکتب نوسازی دولتی و برنامه‌ریزی به معارضه برخاست. نظریه پردازان اولیه مکتب وابستگی مانند پل باران، سوئیزی، فرانک اولیه و دیگران بسیار عام‌گرا بودند و به وضع تحمیلی از خارج مرزها و لزوم قطع ارتباط مرکزپیرامون توجه عمده‌ای داشتند؛ اما نظریه‌پردازان جدید وابستگی مانند کاردوسو، فالتو، اودانل، ایوانز، گلد و دیگران به جزئیت و تاریخت، ساختارهای داخلی، فرایندهای سیاسی - اجتماعی و امکان همزیستی توسعه و وابستگی (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۶۳)، سلطه خارجی و نیروهای سیاسی داخلی در کنار یکدیگر پرداخته‌اند (سو، ۱۳۹۴: ۱۴۰). فرض اساسی کاردوسو و فالتو از مکتب وابستگی جدید، مبین این نظریه است که ساختارهای اجتماعی از تداوم و اهمیت برخوردارند، اما بر اثر جنبش‌های اجتماعی و مبارزات طبقاتی سرنگون می‌شوند. آنها نظریه خود را در اوضاع و احوالی مطرح می‌کنند که با توجه به بورژوازی ملی و طبقه متوسط و حتی بخشی از طبقه کارگر که در بخش بین‌المللی شده اقتصاد مشغول کار و ذی‌نفع است، دیگر نمی‌توان به تغییر وضع موجود امید داشت و باید به تعامل میان ساختار و دولت پرداخت. با توجه به خاستگاه آنها که نظریه وابستگی است، نیروهای سیاسی در قالب دولت، تا میزانی از اهمیت برخوردارند که فعالیت آنان بتواند با ساختارهای داخلی و بین‌المللی مسلط وارد ارتباط شود. تغییرات اجتماعی، ازسوی جامعه و طبقه متوسط نیست و شاهد مثال آن دولت برزیل در ۱۹۶۴ است که برای دستیابی به توسعه وابسته شاهد ائتلاف سه بازیگر سیاسی بود: دولت اقتدارگرای نظامی بوروکراتیک، شرکت‌های چندملیتی و بورژوازی محلی (ساعی، ۱۳۹۴: ۱۵۷). اگرچه در ادامه تحولات نیز بورژوازی محلی توسط دولت سرکوب شد و همچنان قدرت در دست دو عامل دیگر، یعنی دولت و شرکت‌های چندملیتی، به‌مثابه نماینده ساختار بین‌المللی، باقی ماند (Cardoso & Faletto, 1979). کاردوسو معتقد است که صورت‌بندی سرمایه‌داری امروزی، برای درک وضع اجتماعی و ساختارهای توسعه کشورهای پیرامونی کارآمد نیست (کاردوسو و فالتو، ۱۳۵۹: ۲۱۵).

ساموئل هانتینگتون^۱ نه از نسل اول، بلکه از نظریه‌پردازان نسل دوم و دهه هفتاد است؛ اما بازخوانی وی از نظریات توسعه، با تأکید بر ایجاد نهادهای سیاسی همراه است. تقریر نظریه هانتینگتون مجال موسعی می‌طلبد؛ چراکه رویکردی پیچیده و تلفیقی دارد: تلفیق نظریه ساختاری و کنشگری. لذا ماهونی و اسنایدر او را به نظریه التقاط متهم می‌کنند (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷: ۲۴۵). نزد هانتینگتون مفهوم توسعه سیاسی و گسترش دموکراسی براساس میزان صنعتی شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی، فرهنگ تساهل و مشارکت سیاسی ارزیابی می‌شود (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۱۱۴ تا ۱۳۶). به عقیده وی، متغیر بین‌المللی و خارجی اصلی‌ترین متغیر است و اثرگذارترین مثال این متغیر را می‌توان در اعمال فشار کشورهای مدرن بر جهان سوم مشاهده کرد. اولین و مهم‌ترین مسئله برای کشورهای جهان سوم شکل‌گیری هویت ملی است. مسئله دوم نهادسازی است و اینجاست که نقش دولت قدرتمند عیان می‌شود (همان: ۳۲۵ تا ۳۴۱). درواقع هانتینگتون بر نقش ناچیز توده‌ها در توسعه تأکید می‌کند و براساس مطالعات آماری و میدانی نشان می‌دهد که از ۳۳ نمونه گذار در موج سوم دموکراسی، تنها در ۶ نمونه توده‌ها قدری نقش داشته‌اند (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۱۶ تا ۳۰). در آرای هانتینگتون، توسعه را می‌توان رسیدن به وضعی بهینه در ساختار بین‌المللی دانست که



رژیم داخلی کشور مورد حمایت خارجی، به‌ویژه قدرت‌های مرکزی، قرار گرفته باشد و دولتی کارآمد و پاسخگو به نیروهای سیاسی وجود داشته باشد. از این منظر، هانتینگتون میان دو طیف ساختار و دولت قرار می‌گیرد.

۲. پارادایم نوسازی دولتی

در پارادایم نوسازی دولتی، با تمرکز بر عاملیت دولت می‌توان به نظریات لرنر، لفت‌ویچ، فوکویاما اشاره کرد. یکی از مطالعات اولیه بسیار مشهور درباره نوسازی را دانیل لرنر^۱ در سال ۱۹۵۸ انجام داد. لرنر به‌ترتیب زمانی از چهار مرحله نوسازی نام می‌برد: شهرنشینی، سواد، مشارکت رسانه‌ای و مشارکت انتخاباتی (Lerner, 1964: 22-98). در وضع پایین‌تر از شهرنشینی، هیچ رابطه‌ای میان متغیرهای بالا به‌وجود نمی‌آید؛ در نتیجه حالتی از هرج‌ومرج پیش می‌آید که خروج از آن جز به مدد سیاست منتج از توسعه، یعنی حفظ موقتی اقتدارگراترین شکل حکومتی، ممکن نیست (Ibid: 59-67).

براساس الگوی حاضر می‌توان نظریات لرنر را میان محورهای عاملیت و دولت و ناحیه نوسازی دولتی قرار داد. آدریان لفت‌ویچ از دیگر متفکران متأخر توسعه بعد از دهه هشتاد است. بازخوانی وی از مطالعات توسعه، با تأکید بر اهمیت ماهیت دولت و مرکزیت وی در فرایند توسعه است. دغدغه لفت‌ویچ برقراری نسبت میان سیاست و توسعه و تأکید بر نقش سیاست در توسعه است. از نظر وی، دولت توسعه‌گرا باید به‌مثابه کارگزار اصلی در روند توسعه به‌شکلی ویژه محل توجه باشد. در نگاه این متفکر، ما شاهد سه‌گانه دولت، جامعه و ساختار هستیم که ترتیب اهمیت آنها نیز بدین‌گونه است و سنخ آرمانی او را می‌توان در دولت توسعه‌گرای دموکراتیک دید (لفت‌ویچ، ۱۳۸۵: ۹ و ۱۰).

اندیشه فرانسیس فوکویاما را نیز می‌توان در نوع دوم دسته‌بندی کرد. وی معتقد است توسعه درنهایت محصول تصمیم‌های سیاسی در مقاطع حساس تاریخی است. او تأکید می‌کند بعد از سه دهه و به‌دلیل گسترش ویژه‌پروری و پدرسالاری در نظام‌های دموکراتیک نوظهور و حتی باثبات، بار دیگر اهمیت وجود نظام اداری مستقل شایسته‌سالار در حال افزایش است؛ از این‌رو نتیجه می‌گیرد مشکل آینده دموکراسی‌ها برقراری توازن میان حاکمیت قانون از سویی و حکمرانی خوب و کارآمد از سوی دیگر است. فوکویاما که در نظریات اولیه خود لیبرال‌دموکراسی را نظریه غالب در پایان تاریخ دانسته بود، از ۲۰۱۴ و در کتاب *نظم و زوال سیاسی* به مشکلات و مسائل لیبرال‌دموکراسی در قرن ۲۱ می‌پردازد و برای کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و خاورمیانه، با توجه به تاریخ کشورهای توسعه‌یافته، اولویت را به دولت قوی و انحصارگر خشونت می‌دهد که بتواند نظم را در کشور حفظ کند (فوکویاما، ۱۳۹۶، ۴۸۰ تا ۵۰۳) و معتقد است گذار به توسعه و دموکراسی پس از آن رخ می‌دهد؛ اگرچه هنوز لیبرال‌دموکراسی غربی با آنکه در معرض نقد فوکویاما قرار گرفته است، با توجه به نقش فعال شهروندان و جامعه در سیاست، مطلوب فوکویاما است. درنهایت وزن دولت در نظریه او درباره توسعه، از مردم سنگین‌تر است.

۳. پارادایم ساختارگرای اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی)

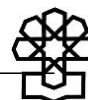
محوریت دو عامل جامعه و ساختار، سبب تکوین این پارادایم شده است؛ از این‌رو نمی‌توان به‌صرف لیبرال بودن یا رویکرد کمی و فیزیکی داشتن به توسعه یا تمرکز بر رشد اقتصادی، لوئیس و روستو را کنار یکدیگر قرار داد. در این رسته می‌توان روستو، دال، هایک، فریدمن، پولانی و عجم‌اوغلو را از ساختارگرایان اقتصادی به‌شمار آورد، بوردیو و برینگتون مور و والرشتاین را از ساختارگرایان اجتماعی و اینلگه‌هارت را از جمله ساختارگرایان فرهنگی.

والترز روستو^۱ از نظریه‌پردازان نسل اول توسعه، جایگاهی انکارناپذیر برای کارآفرینان و فعالان هر نظام سیاسی در توسعه عرضه کرده است؛ درعین‌حال، ساختارها از این جنبه در فرایند توسعه نقش ایفا می‌کنند که می‌توانند محدودیت‌ها یا فرصت‌آفرین باشند. بر این مبنا، مدل پیشنهادی دیدگاه روستو میان محورهای جامعه و ساختار و در ناحیه ساختارگرایی اجتماعی و اقتصادی قرار می‌گیرد. وی در نظریه خود به افزایش سرمایه‌گذاری و پس‌انداز از درآمد ملی تأکید می‌کند و می‌توان ابتدا بر کارآفرینان و طبقه متوسط را در اینجا از او سراغ گرفت. اندیشه پیشرفت اقتصادی در مراحل اولیه خود، میان نخبگان یا زیان‌دیدگان وضع موجود محبوبیت پیدا می‌کند؛ اما در واقع کارآفرینان ریسک‌پذیرند که نقش اصلی را برعهده دارند (هانت، ۱۳۷۶: ۱۱۱). بعد دیگر نظریه روستو که در پژوهش حاضر اهمیت دارد، عامل ساختار است که در محک‌های انتقال از مراحل قبلی به مراحل بعدی، خود را بازنمایی می‌کند: انقلاب سیاسی، ابداع تکنولوژیک، اوضاع مساعد بین‌المللی و... (روستو، ۱۳۷۴). با توجه به زمینه‌ای که روستو نظریات خود را در آن مطرح کرد، مقابله با کمونیسم بعد از جنگ جهانی دوم و طرفداری از حمایت‌های خارجی ایالات متحده، عامل ساختار بین‌المللی اهمیت حیاتی دارد. اگر اتصال به نظام سرمایه‌داری جهانی توسط کشورهای در حال توسعه رخ ندهد، آنها به مراحل پیشرفته رشد نمی‌رسند. این کشورها اگر در سودای دستیابی به جایگاهی بهتر در سطوح داخلی و بین‌المللی هستند، بایستی در سیاست خارجی خود هم‌سوایی با ایالات متحده را برگزینند تا بتوانند از کمک‌ها و وام‌های خارجی بهره‌مند شوند (سو، ۱۳۹۴، ۳۷ و ۳۸). اینکه گفته شود دولت در نظریه روستو نقشی ندارد سخنی نادرست است. روستو بر این باور است که دولت‌ها نقش معینی در پیشبرد و تداوم روند ایفا می‌کنند. آنها زمینه لازم را برای آغاز چنین روندی ایجاد می‌کنند؛ اما نقش دولت صرفاً در حد آغازگر باقی می‌ماند و نقش‌های اصلی را متغیرهای ذکر شده برعهده دارند (هتته، ۱۳۹۲: ۹۵).

دال^۲ از جمله نظریه‌پردازان نسل اول بوده که در دهه پنجاه، درباره رابطه دموکراسی و توسعه اقتصادی آثاری منتشر کرد. از نظر وی، پلی‌آرشی منتهای آمال توسعه سیاسی را تشکیل می‌دهد؛ درعین‌حال، حصول پلی‌آرشی مشروط به توسعه و وفور اقتصادی است. پلی‌آرشی یا حکومتی که در آن مراکز قدرت متعدد باشند، به بهترین وجه نمایانگر نقش شهروندان و قدرت آنهاست (دال، ۱۳۸۹: ۱۱۹ تا ۱۳۶). دال از این منظر نمی‌تواند به دولت به‌عنوان متولی اصلی توسعه تعلق خاطر داشته باشد. با توجه به آنکه دال از بوروکراسی و فساد اداری به‌عنوان دشمن شماره یک دموکراسی یاد می‌کند و مثالی هم که می‌زند فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی است (همان: ۱۸۷) به‌نظر نمی‌رسد بتوان از برنامه‌ریزی در ایده‌های او سراغ گرفت. حتی دال نظر متخصصان جامعه را صرفاً راهنما برای شهروندان و آرای آنان می‌داند و نه اینکه با اقتدار بتوان بر رأی مردم به‌بهانه اولویت تخصص غلبه کرد.

هایک^۳ در نظریه خود، به‌لحاظ اپیستمولوژیک از فهم و شناخت انسانی کانت متأثر است. بر این اساس، او معتقد است برنامه‌ریزی اجتماعی متمرکز امری محال است. او استدلال می‌کند که شناخت اجتماعی خصلتی عملی دارد و ما تحت فرمان قواعدی هستیم که هیچ شناختی از آن نداریم. شناخت اجتماعی تکه‌تکه در بستر نظم اجتماعی خودانگیخته عمل می‌کند که طی زمان تکامل می‌یابد. هایک همچنین بر اهمیت نهادها و ساختارهای اجتماعی مانند مذهب تأکید

1. Rostow
2. Dahl
3. Hayek



می‌کند و ارتباط آن را با بازار و کاستن هزینه‌های مبادله نشان می‌دهد (گری، ۱۳۸۴: ۹۳ تا ۱۲۰). او معتقد است تأثیر مذهبیه که بر مالکیت شخصی و خانواده تأکید می‌کنند، در امر تولید و بازتولید بیشتر است. هایدک بر این باور است که نهادهای اجتماعی در نتیجه عمل انسانی پدید می‌آیند، اما نه از طرح و طراحی انسانی. می‌توان نتیجه گرفت که هایدک در نظریه خود به دنبال ایجاد تعادلی میان امر انسانی و امر خارج از کنترل انسان است. درباره نقش کارآفرینی و کارآفرینان و شناخت آنها در بازار، در فلسفه هایدک می‌توان نشانه‌هایی پیدا کرد؛ اما این به معنای گذار هایدک از مردم به سمت بخش خصوصی و طبقه متوسط نیست. بازار در اندیشه هایدک نمادی است از کل جامعه که در برابر برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی قرار می‌گیرد (هایدک، ۱۳۹۰: ۲۲۱ تا ۲۳۵).

البته حتی هایدک منکر نقش دولت نیست و بر این نکته تأکید می‌کند که آزادی فردی صرفاً تحت حکومت قانون ممکن است بروز یابد؛ اما سیاستگذاری اقتصادی توسط دولت را، به‌ویژه به‌شیوه‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم شاهدش هستیم، رد می‌کند (همان: ۱۲۳ تا ۱۳۷). اصیل‌ترین پیشنهاد هایدک در حوزه سیاست عمومی، اوج ابتدای او بر جامعه است: چاپ پول توسط بخش خصوصی در شرایطی خاص (هایدک، ۱۳۹۴: ۲۱ تا ۷۵). هایدک در توجه به ساختارها معتقد است از آنجا که ساختار جامعه مدرن به سازمان وابسته نبوده و به صورت نظامی خودجوش رشد کرده است، توانسته به چنان درجه‌ای از پیچیدگی دست یابد که بسیار فراتر از توان هرگونه سازمان‌دهی عامدانه باشد (هایدک، ۱۳۸۰: ۸۷). نهادها و ساختارهای اجتماعی در خصوص فردگرایی راستین مدنظر هایدک، سبب می‌شود تا در جستجویی برای فهم درک او از توسعه، به جانمایی نظریه او بین محور ساختار و جامعه برسیم.

فلسفه اقتصادی میل‌تون فریدمن، از اقتصاددانان مکتب پول‌گرایی، نیز همچون هایدک بر مبنای نظام اقتصادی بازار آزاد با دخالت حداقلی دولت است. فریدمن بر این باور است که دخالت دولت سبب می‌شود جامعه از حق انتخاب و رقابت محروم شود و اندیشه آزادی به محاق رود (فریدمن، ۱۳۹۷: ۳۹ تا ۵۴). در اندیشه فریدمن می‌توان به آزادی به چشم مقوله‌ای مرکزی نگاه کرد که مردم، ارزش‌های موجود در هر جامعه (ساختارها) و دولت را به هم پیوند می‌دهند و توسعه مدنظر او را به منصف ظهور می‌رسانند: «آزادی اقتصادی شرط اصلی آزادی سیاسی است. همین که مردم را آزاد بگذارند که با یکدیگر همکاری کنند، بی‌آنکه اجباری در میان باشد یا قدرتی به هدایت آنان بپردازد، محدوده اعمال قدرت سیاسی نیز خودبه‌خود محدود خواهد شد» (فریدمن، ۱۳۷۸: ۹). حتی اعطای برخی کارکردهای دولت به بخش خصوصی، در اندیشه فریدمن پسندیده و پذیرفته شده است. او استدلال می‌کند که نابرابری به‌عنوان محافظی در برابر سرکوب دولت عمل می‌کند. به باور او، انباشت ثروت در دستان بخش خصوصی «کانون‌های قدرتی» را در سراسر جامعه ایجاد می‌کند؛ یعنی وضعی که توازنی در برابر قدرت سیاسی دولت به وجود می‌آورد و به تحقق جامعه‌ای آزادتر کمک می‌کند (کلارک، ۱۳۹۶: ۲۶۳). در کنار توجه به کل جامعه در مفهومی با عنوان بازار، بخش خصوصی، سرمایه‌داران و کارآفرینان به‌مثابه طبقه متوسط، نقش مهمی در توسعه دارند.

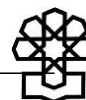
کارل پولانی نیز مانند هایدک در سال ۱۹۴۴ کتاب خود را منتشر کرد. هر دو برای ریشه‌یابی فاجعه‌های نیمه اول قرن بیستم نظریه‌پردازی کرده بودند؛ با این تفاوت که هایدک از بازار آزاد طرف‌داری و پولانی آن را نقد کرده بود. پولانی معتقد بود بازار آزاد بر آرمان‌شهری محض دلالت دارد. نظام بازار آزاد برخاسته از طبیعت و سرشت انسانی نیست؛ بلکه محصول اقدام هدفمند دولت در صیانت از منافع طبقاتی گروه‌های خاص است. از این منظر، تا قبل از نظام بازار آزاد،

اقتصاد در خدمت اجتماع بود و به اصطلاح در روابط اجتماعی حک شده بود؛ اما بعد از نظام بازار آزاد، جدایی اقتصاد از جامعه رخ داد، به طوری که معادلات حاکم بر آن را باید مستقل و خودبسنده بررسی کرد. از منظر وی، دگرگونی جهان در پاسخ به نظام خودتنظیم‌گر، محصولی جز فاشیسم و سوسیالیسم نداشته است. بازارهای مالی نه ناشی از گرایش طبیعی انسان، بلکه حاصل شکل‌گیری دولت‌ملت‌ها در قرون پانزدهم و شانزدهم و دولت‌های ملی بود که خود حاصل جنگ‌های وحدت‌بخش سرزمینی بوده‌اند. در واقع اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، تمدن قرن نوزدهم را از بین برد. رفتار انسان اقتصادی نه ناشی از ذات منفعت‌طلب، بلکه ناشی از نهادهای اجتماعی و تابع آنهاست. درحقیقت پولانی را می‌توان پیرو نهادگرایی دانست که همانند سیاست‌های کینزی نیودیل حامی سوسیالیسم دمکراتیک بود (پولانی، ۱۳۹۶).

نورث از دیگر نهادگرایانی است که در نظریه خود، عقلانیت ابزاری و اطلاعات نامحدود را نقد می‌کند. این مفاهیم پیش‌فرض‌های ایده برنامه‌ریزی هستند؛ پس نمی‌توان نورث را ذیل این ایده تعریف کرد. نورث نهادها را به دو دسته نهادهای رسمی و غیررسمی تقسیم می‌کند. قوانین اساسی و قواعد عملیاتی نهادهای رسمی‌اند. نهادهای غیررسمی نیز اخلاق، هنجارها، سنت، ایدئولوژی و... را شامل می‌شوند (نورث، ۱۳۷۷: ۶۹). همچنین، نورث از دو عنصر دارای اهمیت ویژه در عرصه اجرا نام می‌برد: دولت و ایدئولوژی. دولت نیز به‌گونه‌های مستقیم در قالب مالکیت و غیرمستقیم در قالب انگیزش نقش ایفا می‌کند. در نظر نورث، کنترل خشونت پایه‌گذار نظام‌های دسترسی محدود به دسترسی باز است. دولت در اینجا اهمیت اولیه خود را دارد که باید کارکرد کنترل خشونت را ایفا کند و در عرصه نهادی هم که اهمیتی ذکر شد. همچنین در نظام‌های دسترسی محدود، دولت وظیفه توزیع رانت بین نیروهای سیاسی را برعهده دارد تا خشونت واقع نشود (نورث، ۱۳۹۵: ۱۵ تا ۴۶). در نظام ایدئال داگلاس نورث، در کنار اهمیت ساختارها که خود را در قالب نهادها نشان می‌دهند، نظام‌های دسترسی باز جامعه می‌تواند نقشی حیاتی به‌مثابه بهترین نوع نظام‌های حاضر در جهان داشته باشد.

اگر ایده نورث عبور از اندک‌سالاری و گذار به ارتباط میان فرادستان بود، ایده اوغلو عبور از اندک‌سالاری و گذار به ارتباط میان فرادستان و فرودستان است (عجم‌اوغلو رابینسون، ۱۳۹۴: ۱۴). وی اهمیت موضوع‌هایی همچون جغرافیا (عجم‌اوغلو رابینسون، ۱۳۹۳: ۸۱ تا ۹۰)، فرهنگ (همان: ۹۰ تا ۹۸) و غفلت کارگزار انسانی (همان، ۹۸ تا ۱۰۴) را که عموماً علل توسعه‌نیافتگی تلقی می‌شوند، نقد می‌کند و نقش اصلی را به نهادها می‌دهد. درباره نقش دولت، به عقیده عجم‌اوغلو دولت به‌صورت منحصربه‌فردی با نهادهای اقتصادی پیوند خورده و همه دولت را به‌عنوان اعمال‌کننده قانون و نظم و انضباط و ضامن حقوق اموال و قراردادهای می‌شناسند و غالباً دولت تأمین‌کننده همه خدمات عمومی است. ازسویی نهادها نشانی هستند از محوریت نوعی «ساختار» در نظریه او و ازسوی دیگر، براساس اهداف و ایدئال‌تایی که در نظرات او می‌توان دید، درنهایت به اندیشه فراگیری نهادها و دمکراسی می‌رسد که از ایفای نقش عامل «جامعه» حکایت دارد. بر این اساس، عجم‌اوغلو را نیز در الگوی حاضر میان محورهای ساختار و جامعه می‌توان جانمایی کرد.

رونالد اینگلهارت^۱ نظریه نوسازی را نقد می‌کند و زیربنای تغییرات اجتماعی را فرهنگ می‌داند. او برخلاف لیپیست که ثروت بیشتر را مایه حفظ دمکراسی می‌دانست، اثر توسعه اقتصادی بر دمکراسی را از طریق گرایش‌ها به رشد تغییرات فرهنگی تبیین می‌کند (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۲۳ و ۲۴)؛ به طوری که ارزش‌های ابراز وجود به‌جای بقا و ارزش‌های عقلانی سکولار به‌جای ارزش‌های سنتی قرار می‌گیرند (اینگلهارت، ۱۳۸۹). اینگلهارت در نظریه خود، به امور ساختارمند



ارزش بسیاری می‌دهد. در توسعه از نگاه اینگلههارت، عامه مردم متولی توسعه از پایین شناخته می‌شوند و این از تأثیرپذیرفتن اینگلههارت از روند غالب شدن پساتوسعه در عرصه نظریه‌پردازی ناشی می‌شود. اینگلههارت گروه‌های جوان را حامل ارزش‌های فرامادی و پساتوسعه می‌داند که برخلاف نسل پیشین، دغدغه‌هایی اقتصادی ندارند که همه زندگی آنها را تشکیل دهد (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷: ۶۵ تا ۷۳). توسعه از منظر اینگلههارت، فرایندی است که طی آن رهایی‌بخشی و آزادی انسانی رخ می‌دهد (اینگلههارت، ۱۳۸۹: ۵۱).

۴. پارادایم مشارکت‌محور

نظریات آمارتیا سن^۱، اسکوبار و گریم گیل را می‌توان از نمونه‌های پارادایم آخر دانست. آمارتیا سن هندی‌الاصل در وضعی که نظریه نئولیبرالیسم مطرح شده و به گفتمان غالب تبدیل شده بود، بر پدیده فقر، نابرابری، قحطی و روی‌هم‌رفته حمایت از جامعه در روند توسعه تأکید می‌کرد. ایده اصلی آمارتیا سن با عنوان «توسعه به‌مثابه آزادی»، در عین اینکه رویکردی سیستمی است و بر اهمیت متغیر ساختار پای می‌فشارد، بر نقش فاعلی انسان به‌عنوان هدف و ابزار توسعه تأکید می‌کند. توسعه در دیدگاه وی، توسعه کیفی است و دولت وظیفه دارد خدمات اجتماعی و رفاهی مانند آموزش و بهداشت و درمان را به مردم ارائه دهد و فقر را ریشه‌کن کند. در عین حال، انسانی که او از آن بحث می‌کند نقش‌آفرین است و نه منفعل و نقش‌پذیر؛ پس می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که در این مدل، شهروندان صرفاً دریافت‌کننده خدمات نیستند و خود باید در روند توسعه نقش ایفا کنند. در پی خودشکوفاشدن انسان و رهایی‌شدن از فقر مطلق، خود او نیز باید دوشادوش دولت، مسئولیت اجتماعی خود را در قبال اجتماعش پذیرا باشد و در راه انجام آن فعالانه بکوشد (سن، ۱۳۸۱: ۲۵ تا ۴۵). رابطه‌ای که بین دولت و جامعه در اندیشه سن در توسعه یعنی آزادی وجود دارد، در واقع رابطه‌ای دوسویه و دیالکتیکی است (سن، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

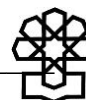
نهادها به‌مثابه ابزارهایی تحلیلی در اندیشه سن، در همین رابطه دیالکتیکی معنا پیدا می‌کنند. در عین توجه به بازار، به‌عنوان نهادی که مشارکت عمومی جامعه در آن تجلی می‌یابد، سیاست‌های عمومی نیز نیاز است که کژکارکردها و نواقص بازار را بپوشاند. ازسویی این نظریه بر سیاست‌های عمومی، به‌مثابه ابزاری برای هدف توسعه که همانا انسان است، بنا نهاده می‌شود و ازسوی دیگر انسان نقش فعال خود را در نهاد بازار ایفا می‌کند. بازار از نهادهایی است که به فرد در خودشکوفایی‌اش کمک می‌کند (سن، ۱۳۹۰: ۳۲). البته آمارتیا سن با طرح نظریه انتخاب جمعی و نقد عقلانیت کامل (سن، ۱۳۹۸) و حداکثر کردن نفع شخصی و سازگاری درونی‌گزینه‌های فرد، از فردگرایی اقتصاد مدرن فاصله می‌گیرد (سن، ۱۳۸۱: ۱۲۵ تا ۱۶۰). تأکید اصلی نظریه آمارتیا سن همان چرخش از جهان‌شمول‌گرایی به بومی‌گرایی و از محوریت رشد اقتصادی در توسعه به محوریت شاخص‌های انسانی است؛ اگرچه درباره نقش دولت در افزایش طول عمر و میزان باسوادی و... هم سخنانی گفته است. مثل سایر پیروان پساتوسعه که درباره دغدغه فقر، قحطی، نابرابری و بیکاری به دولت رفاه متوسل می‌شوند، اما خودشان نیز مخالف مداخله بیش از حد دولت هستند. از این رو می‌تواند با توسعه مشارکتی هم‌ساز باشد؛ چراکه توسعه لزوماً همواره و در همه زمینه‌ها، ممکن نیست به‌طور کامل دولتی یا به‌طور کامل جامعه‌محور رخ دهد. براساس مدل ارائه‌شده، می‌توان نظریات آمارتیا سن را میان محورهای عاملیت و جامعه و در ناحیه مشارکت‌محور قرار داد.

در زمینه نقد توسعه غربی، برای نخستین بار کسانی همچون آرتور اسکوبار^۱ و گوستاو استوا^۲ معنای مدرن توسعه را نقد کردند. این پیش‌قراولان ضمن انتقادهای ساختاری خود، به این نکته نیز اذعان داشتند که توسعه در گفتمان استعماری قبلی، شمال را پیشرفته و مترقی تصویر کرده و در مقابل، کشورهای جنوب را عقب‌مانده، بدوی و رو به انحطاط نشان‌دار کرده است (Escobar, 1995: 91). در دوره‌ای که اسکوبار نظریات خود را درباره توسعه ارائه می‌دهد، سیطره فرهنگ غرب و سیر خطی توسعه دچار بحران می‌شود و فرهنگ‌های محلی به‌مثابه ساختارهای حیاتی داخلی، اهمیتی دوباره می‌یابند. در اندیشه پساتوسعه، توسعه دیگر امری وارداتی از خارج یا فراورده یک دیکتاتور مصلح یا حکومت متمرکز برنامه‌ریز نیست. توجه به نقش طبقات مختلف مانند دهقانان، نه به‌مثابه افرادی بی‌فرهنگ که باید آموزش ببینند، بلکه به‌عنوان افراد دارای خرده‌فرهنگ محلی ارزشمند رایج می‌شود. در نظر اسکوبار، پیوند میان ساختار و مردم در امری غیرمنتظره مانند جنبشی دهقانی از پایین، آغازگر روند توسعه از پایین است (ضیایی، ۱۳۹۵). نظریه پساتوسعه از دیدگاه‌های رایج درباره جامعه فاصله می‌گیرد. طبق نظر آرتورو اسکوبار، پساتوسعه به فرهنگ و معرفت محلی توجه دارد و نوعی دیدگاه نقادانه در برابر علوم رایج ارائه می‌دهد و ارتقای جنبش‌های مردمی محلی را تشویق می‌کند. اسکوبار نیز که از جمله طرفداران نظریه فوکو و ادوارد سعید است، به همین سیاق، با استفاده از مفاهیم قدرت، سلطه و گفتمان، شرایط توسعه بعد از جنگ جهانی دوم را تبیین می‌کند. اسکوبار رویکردهای توسعه را مبتنی بر ایدئولوژی می‌داند و منتقد از بالا به پایین، قوم‌سالارانه و فن‌سالارانه و از غرب به شرق بودن آن است و به طبقات فرودست جامعه در برابر توسعه مدرن و خدمت به توسعه درون‌زا توجه دارد (Escobar, 1987).

نقد بسیاری نظریات توسعه ناظر به نادیده گرفتن نقش عامه مردم و مبتنی بر دوگانه‌سازی میان اقتدارگرایی و دموکراسی است. گریم گیل، هم نظریات ساختاری و هم عاملیت دولت‌نوسازی و هم نخبه‌گرایی طبقه متوسط را نقد می‌کند. او در طرد نخبه‌گرایی و اراده‌گرایی، مردم را در مقام عامل سیاسی در نظر می‌گیرد. از این منظر، زمانی این عاملیت سیاسی محقق می‌شود که جامعه مدنی شکل گرفته و محور قرار گرفته باشد. برای استقرار دموکراسی لازم است جامعه مدنی قدرتمندی شکل گیرد؛ در غیر این صورت حتی با تغییر حکومت اقتدارگرا، حکومت اقتدارگرایی دیگری جای آن را خواهد گرفت. وی البته برای عاملیت نخبگان سیاسی نیز اهمیت قائل است و آنها را درون جامعه مدنی قدرتمند و در محور رابطه دولت و جامعه مدنی، مهم در نظر می‌گیرد. از این منظر، برای استقرار و تداوم جامعه مدنی بسیار مهم است که هم دولت و هم جامعه مدنی مشروعیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند و حق دیگری را برای عمل کردن آزادانه در حوزه به‌دقت مشخص‌شده رقابت، رعایت کنند (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷: ۳۰۵ تا ۳۰۷).

گیل به نقش نیروهای جامعه مدنی اهمیت اساسی می‌دهد و معتقد است تنها در حضور به رسمیت شناخته‌شده ایشان است که حوزه عمومی امکان فعالیت و شکل‌گیری گروه‌های خودگردان را دارا خواهد بود. در واقع گیل اگرچه به ساختارها هم توجه دارد، نقش مردم به‌عنوان عامل سیاسی را برجسته‌تر می‌داند. از این منظر می‌توان نظریه گیل را میان دو محور جامعه و عاملیت در آمدوشد دانست و در ناحیه مشارکت‌محور قرار داد.

1. Arturo Escobar
2. Gustavo Esteva



هنری مینتزبرگ^۱ نیز از دیگر افرادی است که چهار نوع سازمان و استراتژی توسعه را تفکیک کرده و سازمان ماشینی، سازمان کارآفرینانه، سازمان حرفه‌ای و سازمان آدهوکرایی را از یکدیگر متمایز می‌کند. او با رد تمرکزگرایی درون این برنامه‌ها، قدرت سیستم یکپارچه در سازمان ماشینی و قدرت رهبر کارآفرین در سازمان کارآفرینانه را نقد کرده و توجه خود را به سازمان‌های نامتمرکز و خودظهور با رهبری محیط معطوف می‌کند (مینتزبرگ، ۱۳۹۲: ۲۶۵).

بازتوصیف سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با الگوی پیشنهادی

برنامه‌های توسعه در ایران هم‌زمان با ورود عواید فروش نفت از سال ۱۳۲۷ به اجرا درآمد. تاکنون پنج برنامه قبل از انقلاب و شش برنامه بعد از انقلاب اسلامی تنظیم و اجرا شده است. برای ارزیابی و تطبیق این برنامه‌ها با الگوی پیشنهادی این گزارش، لازم است جهت‌گیری اصلی و مبانی این برنامه‌ها بررسی شود. روح غالب این برنامه‌ها تمرکز بر بخش‌های اقتصادی و عمرانی بوده است. برای بررسی دقیق‌تر، در ادامه سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب با الگوی پیشنهادی ارزیابی می‌شود.

تاریخ نظریه‌پردازی جهانی در حوزه توسعه، با نظمی زمانی در الگوی پیشنهادی تقسیم می‌شود. ایده غالب در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی ایده برنامه‌ریزی، در دهه شصت تا هشتاد نوسازی دولتی و ساختارگرایی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و از دهه نود به بعد مشارکت‌محور بوده است؛ اما تاریخ برنامه‌ریزی در ایران، اگرچه با چنین نظمی آغاز کرده است، هنوز به پارادایم مشارکت‌محور نرسیده است.

برنامه اول و دوم توسعه جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر سیاست‌های کلی مشخص نوشته نشده است؛ اما می‌توان از میان مواد هر برنامه، برخی مبانی را تشخیص داد.

برنامه اول توسعه در سال ۱۳۶۸ و اوضاع پس از جنگ تحمیلی نوشته شد. اولویت دادن به رشد اقتصادی، توسعه عمرانی و تأمین نیازهای اساسی جامعه، از جهت‌گیری‌های اصلی این برنامه بود (قانون برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸). چنان‌که مشخص است، برنامه اول پس از انقلاب در پارادایم اول توسعه مدل پیشنهادی، ذیل تفکر برنامه‌ریزی قابل طرح است.

برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی با توجه به پیامدهای برنامه اول، توزیع عادلانه را به اهداف خود اضافه کرد. با این رویکرد، توسعه کشاورزی نسبت به صنعت و توسعه روستایی نسبت به شهری (قانون برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲) اولویت یافت؛ چنان‌که آشکارشدن نواقص پارادایم برنامه‌ریزی سبب تلفیق جنبه کیفی و کمی توسعه در دهه شصت میلادی شد و مسائلی همچون توزیع درآمد، مداخله بیشتر دولت را یادآوری کرد و از این رو می‌توان برنامه دوم را همگام با دهه دوم توسعه جهانی، ذیل غلبه تفکر نوسازی دولتی جای داد.

نظم تاریخی جهانی به این صورت بود که ابتدا در دهه هشتاد میلادی پارادایم ساختارگرایی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مسلط شد و سپس از اواسط دهه نود پارادایم مشارکت‌محور شکل گرفت. مطابق با این نظم، در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی نیز با بدبینی به نوسازی بیش از حد دولت، عملکرد دولت هفتم در حوزه اقتصادی به

ساختارگرایی و آزادی بازار خودتنظیمگر نزدیک شده و توجه به بُعد اجتماعی نیز در این دولت غالب شد. برخلاف برنامه‌های اول و دوم، برنامه سوم ذیل سیاست‌های کلی تدوین شد؛^۱ لذا تعیین جهت‌گیری اصلی و مبنای برنامه سوم توسعه مشخص‌تر است. تأکید اساسی این سند بر حضور و مشارکت مردم به‌عنوان پایه توسعه کشور است. همچنین ماده (۲۳) از این سیاست‌ها به‌صورت دقیق بیان می‌کند که از جمله سیاست‌های اصلی ساختار اجتماعی برنامه توسعه «گسترش و عمق بخشیدن روحیه تعاون و مشارکت عمومی و بهره‌مندساختن دولت از همدلی و توانایی‌های عظیم مردم» است (سیاست‌های کلی برنامه سوم توسعه، ۱۳۷۸)؛ لذا در برنامه سوم توسعه، موضوع مشارکت اجتماعی و تشکل‌های اجتماعی در موادی از برنامه، از جمله مواد (۱۰۴)، (۱۵۷)، (۱۵۸) و (۱۸۲) گنجانده شد.

سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه نیز حاوی بندهای مشابه درباره مشارکت دادن مردم در امور عمومی و اقتصادی بود (سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۲). سیاست‌های کلی برنامه چهارم در سال ۱۳۸۲ ابلاغ شده بود و دقیقاً همان بند مهم (۲۳) از سیاست‌های کلی برنامه سوم، در بند (۱۸) سیاست‌های کلی برنامه چهارم تکرار شده بود (سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۲). همچنین در برنامه چهارم توسعه می‌توان بیشترین توجه به مشارکت‌های اجتماعی را مشاهده کرد. ماده‌های (۵۲)، (۶۹)، (۷۱)، (۹۵)، (۹۷)، (۹۸)، (۱۰۴)، (۱۰۶)، (۱۱۰)، (۱۱۱)، (۱۱۲)، (۱۱۹)، (۱۲۶)، (۱۳۰) و (۱۴۰) از جمله این مواد است (قانون برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳).

بدین معنا، مشارکت مردمی در برنامه‌های سوم و چهارم محوریت یافت. لذا سیاست‌های کلی برنامه سوم و چهارم را می‌توان ذیل پارادایم مشارکت‌محور ساختاربندی کرد؛ اگرچه اصول مختلفی از قانون اساسی همچون اصل (۱۰۰)^۲ همکاری و مشارکت مردم را برای پیشبرد سریع برنامه‌های مختلف ضروری می‌داند، مجدداً اولویت ساختارهای اقتصادی در برنامه‌های پنجم و ششم ظهور کرد. البته این اولویت اقتصاد با سردمداری طبقه متوسط نبود و نمی‌توان به‌صورت کامل این برنامه‌ها را ذیل پارادایم ساختارگرایی دسته‌بندی کرد.

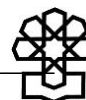
به‌طور مشخص، در سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه، بخش اجتماعی از سیاسی، دفاعی و امنیتی جدا شد و بحث مشارکت ذیل بخش سیاسی جای گرفت. بند (۳۶) سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه که ذیل امور سیاسی - امنیتی درج شده، بدین شرح است: «تقویت حضور و مشارکت مردم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی».

جالب آنکه در برنامه ششم توسعه دیگر اساساً اثری از چنین بندی نیز درباره مشارکت نیست. مشارکت صرفاً به نقش اقتصادی مردم محدود شده است.

این نگاه به مشارکت مردمی، طبیعتاً نقش خود را در تدوین برنامه نیز نشان می‌دهد و با اینکه در برنامه ششم توسعه، ماده‌های مختلفی به مشارکت اشاره کرده‌اند (برنامه ششم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶)، جالب است که هیچ‌یک از این بندها دیگر «مشارکت عمومی» مردم را چنان که برنامه‌های سوم و چهارم توسعه طلب می‌کرد، جلب نمی‌کند. برای نمونه در ماده (۲۵)، بند «الف»، «مردمی شدن» به گسترش بخش خصوصی و تعاونی در اقتصاد تبیین شده و هدف آن افزایش بهره‌وری دستگاه‌های اجرایی خوانده شده است. ماده (۲۷)، بند «۷» و «۸»، به مشارکت مردم

۱. لازم به ذکر است که رابطه میان سیاست کلی و برنامه لزوماً از جنس انطباق نیست.

۲. برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم، با توجه به مقتضیات محلی، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند.



در حوزه برنامه‌ریزی محلی روستایی و عشایری و ایمن‌سازی سکونتگاه‌ها اشاره دارد. ماده (۲۸)، بند «الف»، مشارکت با بخش غیردولتی را برای کاهش هزینه‌های دستگاه‌های اجرایی طلب می‌کند. ماده (۷۷)، بند «الف»، در عنوانی مهم به مشارکت اجتماعی مردم و افزایش سرمایه اجتماعی اشاره می‌کند؛ اما فرارگرفتن این بند ذیل بیمه‌های اجتماعی، امور حمایتی و آسیب‌های اجتماعی و نسبت دادن آن به وظایف جمعیت هلال احمر، حاکی از تصور نادرست از مشارکت مردمی است. ماده (۸۰)، مشارکت‌های مردمی را برای کنترل آسیب‌های اجتماعی به‌کار گرفته است (برنامه ششم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶).

جمع‌بندی

مرور انواع دسته‌بندی نظریات توسعه حاکی از ابهام‌هایی برای بهره‌گیری توسط پژوهشگران و سیاستمداران است. بازتوصیف مبانی توسعه کشور گویای آن است که در مقطعی به چارچوب الگوهای مشارکتی و پایین به بالا، در رشد و پیشرفت جامعه توجه شده است. این رهیافت مردمی، البته مقدمات دیگری دارد که از جمله: در نظر گرفتن میزان تولید ناخالص ملی، در کنار عوامل دیگری مانند توانایی‌های فردی، شخصیت، بهداشت و آموزش (Meier, 2001: 24)، آزادی، کمال، سعادت و خوشبختی عموم افراد جامعه در روابط و مناسباتی عادلانه، انسانی و کارآمد (موثقی، ۱۳۹۸: ۳۵) و پذیرش تفاوت‌ها و به‌رسمیت شناختن «چندفرهنگی» (سن و نوسبام، ۱۳۹۷) در جوامع؛ امری که فرهنگ‌های بومی و محلی را ارزشمند می‌داند (Escobar, 2004: 225) و تلاش می‌کند از دل مشارکت بومیان، مدلی بوم‌زاد مبتنی بر داشته‌های هر بوم و فرهنگ پیشنهاد کند. در واقع توسعه بومی با رشد اقتصادی برانگیخته نمی‌شود؛ بلکه از لحاظ اجتماعی و زیست‌محیطی، با اقتصاد «اخلاقی» یا فرهنگی برانگیخته شده است. منشأ توسعه بومی، فرهنگ بومی است؛ یعنی توسط فرهنگ برانگیخته و با معیارهای فرهنگی هدایت می‌شود (ضیائی، ۱۳۹۵: ۱۴۴)؛ چراکه کل مفهوم و عمل توسعه، بازتابی از هژمونی شمال - غربی برای بقیه کشورهای جهان است که در دایره شمال - غربی جای نمی‌گیرند (Sachs, 1992: 23). برای نمونه الگوی اکوویلج^۱ استراتژی کل‌نگری است که بر سطح محله تأکید می‌کند، از رویکرد اکوسیستم در زیستگاه‌های اشتراکی خودبسند متاثر است و ارزش‌های جامعه و پیوندهای اجتماعی را در نظر می‌گیرد (رکن‌الدین افتخاری، ۱۳۹۵: ۴). همچنین انسان تقریباً در همه نظریات توسعه، از جنگ جهانی دوم به این سو، ابزار و هدف توسعه تلقی شده و در اکثر نظریات نقش فعال انسان و مشارکت او در فرایند توسعه‌یافتگی، به‌صورت توسعه از پایین به بالای جوامع موضوعی پذیرفته‌شده و محل تأکید است (عنبری، ۱۳۹۰: ۲۸۴).

با این حساب، بهره‌گیری از نظریات توسعه با توجه به اوضاع بین‌المللی و همچنین وضع امروز کشور ایران، باید با توجه به الگویی صورت پذیرد که توسعه بومی را از غیر آن به‌روشنی، در همه تاریخ توسعه محرز کند. با الگوی پیشنهادی در این گزارش، تلاش شد ضمن انجام این مهم، برای نمونه برخی نظریات مطرح با توجه به دو محور شاخص در آنها نسبت به سایر محورها، ذیل دسته‌بندی این الگو جایابی شود.

جدول ۱. دسته‌بندی پیشنهادی نظریات توسعه، مبتنی بر الگوی اجتماعی

ناحیه	۱	۲	۳	۴
عنوان	برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی	نوسازی دولتی	ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی)	عقلانیت فرهنگ بومی
نظریه پردازان مطرح	لوئیس لیپست اسملسر هیگن مائو کاردوسو و فالتو هانینگتون شومپتر	لرنر لفت ویچ فوکویاما	روستو دال هایک فریدمن پولانی نورث عجم‌وعلو بورديو مور والرشتاین اینگلهارت	گریم گیل مینتزبرگ آمارتیا سن اسکوبار دنيس گولت

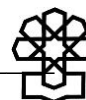
همچنین با مروری بر مبانی توسعه جمهوری اسلامی ایران، می‌توان رویکرد پارادایمیک هریک را استنتاج کرد.

جدول ۲. دسته‌بندی پیشنهادی برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، مبتنی بر الگوی اجتماعی

پارادایم	برنامه توسعه جمهوری اسلامی
برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی	اول
نوسازی دولتی	دوم
ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی)	پنجم و ششم
مشارکت‌محور	سوم و چهارم

توسعه مشارکتی نیاز فوری کشور است و نبود مدل موفق برای مشارکت‌دادن مردم در امور مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، پیامدهای سوء خود را در بحران‌ها و اعتراضات نشان خواهد داد. انرژی موجود در حضور مردم همواره محل تأکید امام‌خمينی و رهبر معظم انقلاب و حتی اسناد بالادستی کشور همچون قانون اساسی و سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه بوده؛ اما در میدان عمل، جایگاه بخش مردمی نسبت به بخش‌های خصوصی و دولتی نیازمند ارتقا است. جایگاه پایین تعاونی‌ها در اقتصاد ایران، اکتفا به نقش اجرایی مردم و کم‌رنگ بودن نقش‌های مطالبه‌گری، نظارت و تصمیم‌گیری مردمی در اسناد و برنامه‌ها، نشان از ضرورت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای ارتقای بخش مردمی کشور دارد (مرکز پژوهش‌های مجلس، گزارش ۱۷۸۹۲).

با توجه به ادبیات نظری توسعه مشارکتی، تجربه موفق کشورها در بهره‌گیری از ظرفیت مردم، رهنمودهای امام و رهبر انقلاب، ضرورت مشارکت مردم در شکل‌گیری ایرانی قوی، می‌تواند با مبنا قراردادن نگاه اجتماعی و توجه به مسئله مشارکت عمومی مردم، سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه بعدی را تدوین کرد و برای اجرای صحیح آنها، برنامه را با محوریت مشارکت عمومی مردم نگاشت.



۱. ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی توسعه، چ ۶، تهران: کیهان.
۲. اسملسر، نیل (۱۳۷۲)، «به‌سوی نظریه‌ای در نوسازی»، ترجمه محمدجواد زاهدی مازندرانی، در: اقتصاد کشاورزی و توسعه، فصلنامه پژوهشی مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، ش ۲.
۳. اینگلهارت، رونالد و کریستین ولزل (۱۳۸۹)، نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: کویر.
۴. اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.
۵. احمدی، حمید و آرش بیدالله خانی (۱۳۹۲)، «پساتوسعه‌گرایی و بازنمایی‌های انتقادی از گفتمان توسعه؛ رویکردی مردمی»، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، دوره ۵، ش ۳.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی.
۷. بیرد، ویکتوریا ای و دیگران (۱۳۹۷)، برنامه‌ریزی و تمرکززدایی: فضاهاى متعارض برای اقدام جمعی در جهان جنوب، ترجمه عباس آخوندی و سمانه افشاری، تهران: آگه.
۸. پوپر، کارل (۱۳۸۱)، منطق اکتشاف علمی، ترجمه حسین کمالی، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. پولانی، کارل (۱۳۹۶)، دگرگونی بزرگ، تهران: شیرازه کتاب ما.
۱۰. توحیدفام، محمد (۱۳۸۱)، دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، تهران: روزنه.
۱۱. چانگ، هاجون (۱۳۹۸)، تجربه توسعه آسیای شرقی: معجزه، بحران و آینده، ترجمه لیلاسادات فاطمی نسب، تهران: ثالث.
۱۲. حقیقی، ایمان (۱۳۸۵)، «فراز و نشیب‌ها در نظریات اقتصاد توسعه»، فصلنامه راهبرد توسعه (راهبرد یاس)، ش ۵.
۱۳. دال، رابرت (۱۳۸۹)، درباره دموکراسی، ترجمه فیروز سالاریان، تهران: چشمه.
۱۴. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴)، سنت و تجدد، تهران: ساقی.
۱۵. داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۶)، «توسعه یک ضرورت اخلاقی است و نه انتخاب/ خرد پیشرفت و توسعه»، فرهنگستان علوم، ش ۶۴.
۱۶. دبیری‌مهر، امیر (۱۳۹۳)، گونه‌شناسی مطالعات توسعه سیاسی، فصلنامه راهبرد، س ۲۳، ش ۷۰.
۱۷. دکارت، رنه (۱۳۹۰)، گفتار در روش، ضمیمه سیر حکمت در اروپا، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: نیلوفر.
۱۸. دوورژه، موريس (۱۳۶۲)، روش‌های علوم اجتماعی، تهران: امیرکبیر.
۱۹. رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا (۱۳۹۵)، «الگوی اکوویلیج برای زیست پایدار در روستاهای حاشیه اکوسیستم تالاب»، پژوهش‌های روستایی، دوره ۷، ش ۱.
۲۰. روستو، والتر (۱۳۷۴)، تلخیصی از مراحل پنجگانه رشد، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: دیدار.
۲۱. ساعی، احمد (۱۳۹۴)، توسعه در مکاتب متعارض، تهران: قومس.
۲۲. سو، آلون. ی (۱۳۹۴)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. سن، آمارتیا (۱۳۸۳)، توسعه یعنی آزادی، ترجمه محمدسعید نوری نائینی، تهران: نشر نی.
۲۴. سن، آمارتیا (۱۳۹۰)، اندیشه عدالت، ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور، تهران: کندوکاو.
۲۵. سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، توسعه به‌مثابه آزادی، ترجمه سیداحمد موثقی، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۶. سن، آمارتیا و مارتا نوسبام (۱۳۹۷)، کیفیت زندگی، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه کتاب ما.
۲۷. سن، آمارتیا (۱۳۹۸)، عقلانیت و آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران: نشر نی.
۲۸. شعبانی، الهه (۱۳۹۷)، توسعه از نگاه نیل اسملسر، سایت پویش فکری توسعه:
<http://pooyeshfekri.com/%D%86%9D%B8%9D%84%9D%8A%7D%8B%3D%85%9D%84%9D%8B%3D%8B%1>
۲۹. شیرزادی، رضا (۱۳۹۱)، نوسازی، توسعه، جهانی شدن، تهران: آگه.
۳۰. ضیایی، آرام (۱۳۹۵)، پساتوسعه: نظریه، عمل، مسائل و چشم‌اندازها، ترجمه موسی عنبری و همکاران، تهران: علم.

۳۱. عجم‌اوغلو، دارون و جیمز ای. رایبسون (۱۳۹۳)، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: روزنه.
۳۲. عجم‌اوغلو، دارون و جیمز رایبسون (۱۳۹۴)، ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دمکراسی، ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی، تهران: کویر.
۳۳. عنبری، موسی (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی توسعه، از اقتصاد تا فرهنگ، تهران: سمت.
۳۴. فریدمن، میلتن (۱۳۹۷)، سرمایه‌داری و آزادی، ترجمه غلامرضا رشیدی، تهران: نشر نی.
۳۵. فریدمن، میلتن و رز فریدمن (۱۳۷۸)، آزادی انتخاب، ترجمه حسین حکیم‌زاده جهرمی، تهران: نشر و پژوهش فرزنان روز.
۳۶. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۶)، نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: روزنه.
۳۷. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷)، گذارها به دمکراسی، تهران: اختران.
۳۸. کاردوسو، فرناندو هنریک و فالو انزو (۱۳۵۹)، وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین، ترجمه فرخ حسامیان، حائری و یلدا منادی‌زاده، تهران: تندر.
۳۹. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، سنجش خرد ناب، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: امیرکبیر.
۴۰. کلارک، باری (۱۳۹۶)، اقتصاد سیاسی تطبیقی، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.
۴۱. کچویان، حسین و عبدالحسین کلانتری (۱۳۹۰)، «علوم اجتماعی قاعده‌مدار است یا قانون‌مدار؟»، نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ش ۱.
۴۲. کوز، رونالد و نینگ وانگ (۱۳۹۶)، چین چگونه سرمایه‌داری شد؟، ترجمه سیدپیمان اسدی، تهران: دنیای اقتصاد.
۴۳. گرانووتر، مارک اس و ریچارد سویدبرگ (۱۳۹۷)، جامعه‌شناسی اقتصادی: ساخت اجتماعی و کنش اقتصادی، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: تیسرا.
۴۴. گریفین، کیت (۱۳۷۵)، راهبردهای توسعه اقتصادی، ترجمه حسین راغفر، تهران: نشر نی.
۴۵. گری، جان (۱۳۸۴)، فلسفه سیاسی فون هابک، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
۴۶. لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۵)، دولت‌های توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشارکهن، مشهد: مرن‌دیز.
۴۷. لطیفی، غلامرضا، (۱۳۸۸)، «دیدگاه‌هایی از توسعه»، کتاب ماه علوم اجتماعی، ش ۲۰.
۴۸. لوفور، هانری (۱۳۹۵)، بقای سرمایه‌داری: بازتولید روابط تولید، ترجمه آیدین ترکمه، تهران: تیسرا.
۴۹. لوویت، کارل (۱۳۹۷)، معنا در تاریخ، ترجمه سعید حاجی‌ناصری، تهران: علمی و فرهنگی.
۵۰. لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۹۵)، وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: گام نو.
۵۱. مدنی قهفرخی، سعید (۱۳۹۰)، جماعت‌گرایی، تهران: یادآوران.
۵۲. مور، برینگتون (۱۳۹۵)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵۳. موثقی، سیداحمد (۱۳۹۸)، اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی، تهران: دانشگاه تهران.
۵۴. مینتزرگ، هنری (۱۳۹۲)، ردگیری استراتژی‌ها، ترجمه علی بابایی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
۵۵. نورث، داگلاس سی (۱۳۷۷)، نهاده، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
۵۶. نورث، داگلاس سی و دیگران (۱۳۹۵)، در سایه خشونت؛ خشونت و نظم‌های اجتماعی، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: روزنه.
۵۷. هانت، دایانا (۱۳۷۶)، نظریه‌های اقتصاد توسعه؛ تحلیلی از پارادایم‌های رقیب، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.
۵۸. هتنه، بروژن (۱۳۹۲)، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه احمد موثقی، تهران: قومس.
۵۹. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
۶۰. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱)، موج سوم دمکراسی در پایان قرن بیستم، ترجمه احمد شهباس، تهران: روزنه.
۶۱. هایک، فریدریش فون (۱۳۹۴)، در سنگر آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: ماهی.
۶۲. هایک، فریدریش فون (۱۳۹۰)، راه بردگی، ترجمه فریدون تفضلی و حمید پاداش، تهران: نگاه معاصر.
۶۳. هایک، فریدریش فون (۱۳۹۴)، فردگرایی و نظم اقتصادی، ترجمه محسن رنجبر، تهران: مرکز.



۶۴. هایک، فریدریش فون (۱۳۸۰)، قانون، قانونگذاری و آزادی، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران: طرح نو.
65. Cardoso, F. and Faletto, E. (1979), *Dependency and Development in Latin America*, University of California Press.
 66. Escobar, Arturo (1995), *Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World*, Princeton: Princeton University Press.
 67. Escobar, Arturo (1987), "Power and Visibility: The Invention and Management of Development in third World", University of Colifornia, Berkeley, Dissertation for Degree of phd.
 68. Escobar, A. (2004), *Beyond the Third World: Imperial Globality, Global Coloniality, and Anti-Globalization Social Movement*, *Third World Quarterly*, 25, 1.
 69. FAO (2011), *Development and Development Paradigms: A Reasoned Review of Prevailing Visions*, EAYSPol Module 102, May 2011, ISSN 2219-9497, E-ISBN 978-92-5-106875-5.
 70. Goulet, Denis and Charles K. Wilber (1988), *The Human Dilemma of Development*, New York: Random House.
 71. Hagen, Evert E. (1967), *On the Theory of Social Change*, New York, The Dorsey Press Inc, Homewood, Illinois.
 72. Inkeles, A. (1960), "Industrial Man: The Relatin of state to Experience, perception and value", in the *Sociology of Development*, Vol. 1, by B. Roberts and et al, Edvard Elgar Pub. Limited.
 73. Lerner, Daniel (1964), *The Passing of Traditional Society*, New York: Macmillan Press
 74. Meier, G. M. (2001), Introduction: Ideas for Development. In *Frontiers of Development Economics: The Future in Perspective*, ed. G. M. Meier and J. E. Stiglitz, 1-12. Oxford: Oxford University Press.
 75. OECD (2019), *Perspectives on Global Development 2019, Rethinking Development Strategies*, Chapter 4. "A historical overview of development paradigms": https://www.oecd-ilibrary.org/sites/persp_glob_dev-2019-8-en/index.html?itemId=/content/component/persp_glob_dev-2019-8-en.
 76. Rahnema, Majid and Victoria Bawtree (1997), *The Post-Development Reader*, London: Zed Books.
 77. Rist, Gilbert (2003), *The History of Development: From Western Origins to Global Faith*, Expanded Edition, London: Zed Books.
 78. Rocha, Héctor O. (2013), "Dominant Development Paradigms: A Review and Integration", *Journal of Markets & Morality*, Volume 16, Number 1.
 79. Sachs, Wolfgang (1992), *The Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power*, New York: Witwatersrand University Press.
 80. Selden, M & Lippit, V. (1982), eds, *The Transition to Socialism in China*, Sharp, New York, and Croom Helm, London
 81. Simon, David (2005), *Post Development and Post-Colonialism: Separated by Common Ground?* *Forum for Development Studies*, Volume 32, Issue 2.
 82. Simon. H. A. (1972), *Theories of Bounded Rationality, Decision and Organization*, by McGuire, C.B. and Radner, Roy, North-Holland Publishing Company.
 83. Ziai, A. (2007), *Exploring Post-development Theory and Practice, Problem and Perspectives*, London; New York: Routledge.

